ایران توشه

- دانلود نمونه سوالات امتحانی
- دانلود گام به گام
- دانلود آزمون گاج و قلم چی و سنجش
- دانلود فیلم و مقاله انگیزشی
- کنکور و مشاوره

IranTooshe.Ir

@irantooshe

IranTooshe

جزوه راهنمای درسی

عربی، زبان قرآن (۳)

رشته‌های ادبیات و علوم انسانی

پایهٔ دوازدهم

دورهٔ دوم متوسطه

۱۱۲۲۰۷

ترجمه و حل تمرینات

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ برگرد

اَلْفِهرِسُ

اَلْمُقَدِّمَةُ		۳
اَلدَّرْسُ الْأوّلُ	مِنَ الْأشعارِ الْمَنسوبَةِ إلَى الْإمامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلام	۷
	اَلْمُعْجَم	۸
	إعْلَموا - مَعاني الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَ لَا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ	۹
	اَلتَّمارين	۱۳
	بدانیم	۱۸
اَلدَّرْسُ الثّاني	اَلْوَجْهِ النّافِعُ، وَ الْوَجْهِ الْمُضَرُّ	۱۹
	اَلْمُعْجَم	۲۱
	حَوْلَ النَّص	۲۱
	إعْلَموا - اَلْحال	۲۲
	اَلتَّمارين	۲٤
اَلدَّرْسُ الثّالِثُ	ثَلاثُ قِصَصٍ تاريخيَّةٍ قَصيرَةٍ	۲۹
	اَلْمُعجَم	۳۱
	حَوْلَ النَّص	۳۲
	إعْلَموا - اَلْإسْتِثناء و أُسلوبُ الْحَصْرِ	۳۳
	اَلتَّمارين	۳۵
اَلدَّرْسُ الرّابِعُ	نِظامُ الطَّبيعَةِ	۳۹
	اَلْمُعْجَم	٤۱
	حَوْلَ النَّص	٤۲
	إعْلَموا - اَلْمَفْعولُ الْمُطلَقُ	٤۳
	اَلتَّمارين	٤۵
اَلدَّرْسُ الْخامِسُ	يا إلٰهي	٤۹
	اَلْمُعجَم	٤۹
	حَوْلَ النَّص	۵۰
	إعْلَموا - أسلوبُ النِّداءِ	۵۰
	اَلتَّمارين	۵۲
اَلْمُعْجَمُ		۰۰۱

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

اَلْمُقَدِّمَةُ برگرد

سخنی با دبیران، گروه های آموزشی، مدیران مدارس و اولیای دانش آموزان

شایسته است که دبیر محترم عربی برای تدریس این کتاب:

۱. کتاب های عربی و قرآن پایه‌های هفتم تا یازدهم را تدریس یا به دقّت مطالعه کرده باشد؛

۲. دورهٔ آموزشی توجیهی ضمن خدمت این کتاب را گذرانده باشد؛

۳. کتاب معلّم را با دقّت بررسی کرده باشد.

خدای را سپاسگزاریم که به ما توفیق داد تا با نگارش آخرین کتاب «عربی، زبان قرآن (۳) » ویژهٔ رشتهٔ «ادبیّات و علوم انسانی به جوانان کشور عزیزمان خدمتی فرهنگی ارائه کنیم. در پایان راهِ برنامهٔ شش سالهٔ آموزش «عربی، زبان قرآن» هستیم. اکنون دانش‌آموز به شایستگی قدرتِ فهم متون رسیده است .طبیعی است که در این راه از فرهنگ لغت (مُعجَم) برای یافتن معنای کلماتی که در کتابهای درسی ندیده است نیز می‌تواند استفاده کند. در مدّت این شش سال مهم‌ترین قاعده، مربوط به شناخت فعل بود. اکنون دانش‌آموز انواع فعل ماضی، مضارع، مستقبل، امر، نهی و نفی را می‌شناسد.

رویکرد برنامهٔ درسی عربی بر اساس برنامهٔ درسی ملّی این است:

«پرورش مهارت های زبانی به منظور تقویت فهم قرآن و متون دینی و کمک به زبان و ادبیّات فارسی»

شیوهٔ تألیف کتاب های عربی هفتم تا دوازدهم متن محوری است. انتظار می‌رود دانش آموز پایهٔ دوازدهم بتواند در پایان سال تحصیلی متون و عبارات سادهٔ قرآنی، حدیث و نیز ترکیبات و عبارات عربی متون نظم و نثر را در حدّ ساختارهای خوانده شده، درست بخواند و معنای آنها را بفهمد و ترجمه کند. بدیهی است که با توجّه به زمان هفتگی دو ساعت در هفته نمی‌توان انتظار بسیاری به نسبت دانش‌آموزان سایر رشته‌ها داشت.

کتاب های درسی با توجّه به مصوّبات اسناد بالادستی« برنامهٔ درسی ملّی» و «راهنمای برنامهٔ درسی» نوشته شده است. برنامهٔ درسی ملّی، مهم ترین سند تألیف کتب درسی است. راهنمای برنامهٔ درسی عربی نیز نقشهٔ راه تألیف تمام کتاب‌های درسی عربی است.

کلمات کتاب های عربی هفتم تا دوازدهم، پرکاربردترین واژگان زبان عربی است که در قرآن، حدیث، روایات و زبان و ادبیّات فارسی بسیار به کار رفته است. در این کتاب در این کتاب ۲۵٤ کلمهٔ پرکاربرد جدید به کار رفته است.

اگر جمع‌های مکسّر را نیز حساب کنیم، شاید بتوان گفت در این شش سال، حدود ۲۰۰۰ کلمه آموزش داده شده است.

هدف اصلی آموزش عربی در ایران، فهم متن به ویژه فهم قرآن کریم و نیز متون دینی همانند احادیث، دعاها و متون ادب فارسی آمیخته با واژگان عربی است.

مهم ترین تأکیدات دربارهٔ شیوهٔ تدریس و ارزشیابی کتاب:

(رعایت این تأکیدات در کنکور و مسابقات علمی، امتحان نوبت اوّل و دوم و کتاب های کمک آموزشی الزامی است. این نوشته به منزلهٔ ابلاغ رسمی است.)

۱. دانش‌آموز پایهٔ دوازدهم تاکنون با این ساختارها آشنا شده است:

✓ فعل‌های ماضی، مضارع، امر، نهی، نفی، مستقبل، معادل ماضی استمراری، معادل ماضی بعید (هرچند دانش‌آموز در کتاب با فعلهای غیر صحیح و سالم مانند وَصَلَ، کانَ و نَهَی نیز مواجه شده است، ولی وجوه صرفی آن از اهداف قواعد کتاب درسی نیست.) و ترجمهٔ فعل‌هایی که این حروف « أ ن ، لَنْ ، كَي ، لِكَي ، حَتَّى» و « لَمْ ، لـ ، لا » بر آنها وارد شده

است، بدون ذکر اعراب اصلی و فرعی و در حد شناخت آنها و دانستن معنایشان. (نام این حروف و فعل آنها در کتاب ذکر نشده است).

✓ ترکیب اضافی و وصفی برای ترجمهٔ صفت مؤخّر در جمله؛ مانند: «أخوكُنَّ الصّغيرَ مُؤَدَّبٌ.»

✓ اسم اشاره، کلمات پرسشی، وزن و ریشهٔ کلمات، و نون وقایه

عددهای اصلی یک تا صد و عددهای ترتیبی یکم تا بیستم آموزش داده شده و به برخی ویژگی‌های معدود نیز اشاره شده است؛ مانند جمع و مضافٌ الیه بودن معدود سه تا ده؛ مفرد بودن معدود یازده تا نود و نه. در معرفی عدد معطوف، ویژگی و اعراب معدود مدّ نظر نیست.

✓ **تشخیص نقش دستوری کلمه یا محلّ الإعرابي در اسم‌های ظاهر و تشخیص اعراب اسم‌های معرب جزء اهداف است. (فاعل، مفعول، مبتدا، خبر، صفت، مضافٌ الیه، مجرور به حرف جرّ، اسم و خبر افعال ناقصه)**

✓ تشخیص و ترجمهٔ فعل مجهول و تشخیص نایب فاعل در حالت اسم ظاهر.

✓ تشخیص معرب و مبنی در حدّ آموخته‌های کتاب (نه در حالت پیشرفته).

✓ تشخیص اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان، اسم تفضیل، اسم مبالغه. (در کتابِ درسی صفت مشبّهه، اسم زمان و اسم آلت آموزش داده نشده، همچنین اصطلاح جامد در برابر مشتق نیز تدریس نشده است؛ پس تشخیص اسم جامد از مشتق در سؤالات طرح نمی‌شود).

✓ در کتاب رشتهٔ ادبیّات و علوم انسانی تشخیص نوع و صیغهٔ فعل مانند «ماضی مفرد مذکّر غایب» از اهداف آموزشی است، و صیغهٔ فعل به صورت (جمع مذکّر مخاطب) آموزش داده شده است، نه به صورت (للمُخاطَبينَ).

دانش‌آموز شناسهٔ «تُمْ» را در «فَعَلْتُمْ» می‌شناسد و این فعل‌ها را به دنبال آن درست ترجمه می‌کند: خَرَجْتُم، تَخَرَّجْتُم، أخرَجْتُم، اسْتَخْرَجْتُم.

✓ آموزش معانیِ ابواب ثلاثی مزید، هدف نیست.

✓ اسلوب شرط و ادوات آن (بدون توجّه به اعراب اصلی و فرعی جزم).

✓ شناخت دو نوع معرفه (معرّف به ال و عَلَم) و ترجمه جملهٔ بعد از نکره.

۲. کتاب عربی زبان قرآن پایهٔ دوازدهم در پنج درس تنظیم شده است. هر درس را می‌توان در سه یا چهار جلسهٔ آموزشی تدریس کرد.

۳. متن درس اوّل اشعاری منسوب به حضرت علی (ع) است.

قواعد درس اوّل کاربرد حروف «إنَّ ، أنَّ ، كَأنَّ ، لٰكِنَّ ، لَيتَ ، لَعَلَّ» در زبان عربی است. دانش‌آموز با معانی مختلف این کلمات آشنا می‌شود. تشخیص اسمِ این حروف در حالت ضمیر، و خبر نیز در حالت فعل آموزش داده نشده؛ بلکه تشخیص اسم فقط در حالت اسم ظاهر آموزش داده شده است.

قواعدِ حرفِ «لا» در جملاتی مانند «لا رَجُلَ في الدّارِ.» نیز آموزش داده شده است .آموزشِ اعرابِ اسمِ پس از لا و تشخیص خبر آن از اهداف است؛ امّا اینکه اسم «لا» مبنی بر فتح است آموزش داده نشده است.

دانش‌آموز می‌خواند اسم پس از «لا ی نفی جنس» بدون ال و مفتوح است. دانستن معنای عباراتِ دارای این حرف، مدّ نظر است. همچنین دانش‌آموز باید بتواند انواع «لا» را از هم تشخیص دهد.

٤. موضوع متن درس دوم داستان نوبل است. تنوّع متون دانش‌آموز را به کتاب درسی علاقه‌مند می‌سازد. این متن برای دانش‌آموزان جالب و خواندنی است. نتیجه گیری و پیام درس مهم است. هر اختراع و نوآوری می‌تواند دو چهرهٔ خوب و بد داشته باشد.

قواعد درس دوم دربارهٔ حال است. در بخش حال سعی شده است که مهم‌ترین مطالب آموزش داده شود و از طرح مباحث کم اهمیّت در این زمینه خودداری شده است.

۵. موضوع متن درس سوم سه داستان کوتاه و گوناگون تاریخی است. دانش‌آموزان اصولاً از خواندن داستان و متون تاریخی لذّت می‌برند.

قواعد درس سوم دربارهٔ استثناء، اسلوب حصراست. در کتاب درسی هرچند قاعدهٔ اسلوب استثناء و حصر با هم آمده‌اند؛ امّا اسلوب حصر از مبحث اسلوب استثناء تفکیک شده است.

٦. موضوع متن درس چهارم دربارهٔ نظام طبیعت است. موضوعی بسیار مهم که هرچه آگاهی دانش‌آموز در این مورد بیشتر شود سودمند است و تذکّر دربارهٔ حفاظت از محیط زیست همواره شایسته و بایسته است.

قواعد درس چهارم دربارهٔ مفعول مطلق است. همانند دروس قبلی هدف در مفعول مطلق شناخت این ساختارها به منظور ترجمهٔ صحیح است.

۷. موضوع متن درس پنجم شعر زیبای یا إلهي است. متن درس کوتاه است، در عوض تمرین دوم درس پنجم طولانی است، دانش‌آموزان می‌توانند شعر درس را حفظ کنند و در یک کار گروهی در کلاس درس سرود آن را اجرا کنند.

قواعد درس پنجم دربارهٔ اسلوب نداست. در بخشِ اسلوب ندا تنها مهم‌ترین مطالب در این بخش تدریس شده است.

۸. **نیازی به ارائهٔ جزوهٔ مکمّلِ قواعد به دانش آموز نیست.** هرچه لازم بوده در کتاب آمده است. قواعد کتاب به صورت خودآموز نوشته شده است. از دانش‌آموزی بخواهید با صدای رسا بخش إِعلموا را در کلاس بخواند. آن‌گاه هر جا لازم شد در هنگام خواندن سؤالاتی را از سائرین بپرسید.

۹. تعریب، تشکیل و اعراب‌گذاری از اهداف کتاب درسی نیست. امسال و در طول پنج سال گذشته در این مورد هیچ تمرین و آموزشی وجود نداشته است. کلّ کتاب درسی کاملاً اعراب‌گذاری شده است، تا دانش‌آموز دچار مشکل قرائت نشود. شایسته است طرّاحان آزمون، متون و عبارات امتحانی را کاملاً حرکت‌گذاری کنند.

۱۰. تحلیل صرفی در چارچوب آموخته‌های دانش‌آموز است.

چنین قواعدی در کتاب تدریس نشده است:

نوع بناء، نوع ضمیر، اسم موصول، جامد و مشتق، صفت مشبّهه، اسم زمان، اسم آلت، غیر منصرف و ... بنابراین شایسته است به این مورد در طرّاحی سؤالات امتحانی و کنکور توجّه شود.

۱۱. تبدیل «مذکّر به مؤنّث » یا «مخاطب به غیر مخاطب» یا «جمع به غیر جمع» و بالعکس و موارد مشابه و نیز ساختن و نیز ساختن هرگونه جمله از اهداف کتاب نیست.

۱۲. معنای کلمات در هر آزمونی در جمله خواسته می‌شود. در چند تمرین کتاب معنای کلمه بیرون از جمله خواسته شده است؛ امّا شیوهٔ طرح آن همراه با یک نمونه جهت تسهیل آموزش و ارزشیابی است.

۱۳. روخوانی‌های دانش آموز و فعّالیّت‌های او در بخش مکالمه در طول سال نمرهٔ شفاهی دانش آموز را در نمرهٔ میان نوبت تشکیل می‌دهد.

١٤. در کتاب جای کافی برای نوشتن ترجمه و حلّ تمرین در نظر گرفته شده است تا به دفتر تمرین نیازی نباشد.

۱۵. از همکاران گرامی خواستاریم تا با رویکرد دفتر تألیف همگام شوند؛ کتاب‌های درسی «عربی، زبان قرآن» مجموعه‌ای یکپارچه‌اند و آموزش برخلاف اهداف درسی به روند آموزش آسیب می‌زند.

خوشحال می‌شویم از نظریات شما آگاه شویم؛ می‌توانید از طریق وبگاه گروه عربی پیغام بگذارید.

نشانی وبگاه گروه عربی: www.arabic-dept.talif.sch.ir

سخنی با دانش آموز

این کتاب ادامهٔ پنج کتاب پیشین است. بسیاری از آموخته‌های پنج سال گذشته در متون، عبارات و تمرین های این کتاب تکرار شده است. **ترجمهٔ متون و عبارات کتاب بر عهدهٔ شماست** و دبیر نقش راهنما و مصحّح دارد. در صورتی که پنج کتاب قبلی را خوب آموخته باشید، به راحتی می توانید متون را ترجمه کنید.

استفاده از کتاب کار توصیه نمی‌شود. در کتاب‌هایی که به نام تیزهوشان، یا آمادگی برای کنکور و مسابقات طرّاحی می‌شود، موارد بسیاری می‌آید که از اهداف آموزشی نیست. بسیاری ازپرسش‌ها جنبهٔ معمّا دارد، یا اینکه حجمش بسیار است به نحوی که دانش آموز در پاسخ دهی وقت کم می‌آورد؛ لذا اگر در آزمون‌های آمادگی برای آزمون سراسری شرکت می‌کنید شایسته است بدانید که بسیاری از سؤالات این آزمون‌ها از نظر اصول آموزش زبان، نه تنها مورد تأیید نیستند؛ بلکه خلاف اهداف‌اند و موجب ناامیدی و دلسردی می‌شوند. هدف طراحان چنین آزمون‌هایی تهیهٔ سؤالاتی است که آن قدر پیچیده، گُنگ و طولانی باشد که داوطلب نتواند به سادگی پاسخ دهد. یا زمان پاسخگویی به آنها مناسب نیست؛ لذا نمرهٔ کسب شده در چنین آزمون‌هایی نشانگر وضعیت علمی شما نیست.

برای یادگیری هر زبانی باید بسیار تکرار و تمرین کرد. اگر می‌خواهید در درس عربی موفّق تر باشید، پیش‌مطالعه کنید.

هدف این کتاب فهم متن است. اگر شما بتوانید متون عربی را خوب بخوانید، درست بفهمید و درست ترجمه کنید، خود به خود می‌توانید از فارسی به عربی نیز ترجمه کنید و حتّی سخن بگویید؛ شما می‌توانید از آیات و احادیث کتاب‌های درسی عربی در انشا و مقاله نویسی و به هنگام سخنرانی استفاده کنید.

«کتاب گویا» نیز برای پایهٔ تحصیلی دوازدهم تهیه شده است تا با تلفّظ درست متون آشنا شوید.

ترجمهٔ متون و عبارات کتاب و حلّ تمرین‌ها در کلاس می‌تواند به صورت گروهی باشد.

سخنی ویژه با مدیران مدارس

اغلب آزمون‌های مؤسّسات آمادگی برای کنکور، استاندارد و مورد تأیید کارشناسانو اهل فن نیستند؛ سؤالات آنها تلهٔ آموزشی و فاقد ارزش علمی‌اند. لذا نمی‌توان میزان تلاش دبیر و دانش آموز را با توجّه به این آزمون‌ها سنجید. بسیار دیده شده است که این مؤسّسات مطالبی معمّاگونه، خارج از کتاب و بی ربط به اهداف دروس طراحی می‌کنند.

این کتاب با وقت دو ساعت تدریس در هفته، نیازی به کتاب کار ندارد. بسیاری از کتاب‌های کار مطلبی ابتکاری و نو ندارند و تنها با الگوبرداری از کتاب درسی تمرینات بیشتری طرح شده است که موجب خستگی دانش‌آموز می‌شوند. اگر مدرسهٔ شما ساعت اضافه به دبیر اختصاص داده، بهتر است که این زمان صرف تقویت مهارت‌های شفاهی زبان شود.

آنچه برای دانش‌آموز بعد از دانش‌آموختگی می‌ماند همین مهارت شفاهی مانند خواندن، شنیدن و سخن گفتن است.

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

الدّرسُ الأوّلُ برگرد

« قيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ ما يُحْسِنُهُ. » أميرُ المؤمنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

مِنَ الْأَشعارِ الْمَنسوبَةِ إِلَى الْإِمامِ عَلِيّ عَلَيْهِ السَّلامُ

اَلدّاءُ وَ الدَّواءُ

دَواؤُكَ فيـــكَ وَ مـــا تُبْصِـــرُ ... وَ داؤُكَ منْـــــكَ وَ لا تَشْـــــعُرَ
أ تَـــزْعَمُ أَنَّـــكَ جِـــرْمٌ صَـــغيرٌ ... وَ فيـــكَ انْطَـــوَى الْعـــالَمُ الْأَكْـــبَرُ

دوای تو در خود توست و تو آن را نمی بینی و درد تو از خود توست و تو نمی‌دانی.
آیا گمان می‌کنی که تو موجود کوچک و ناچیزی هستی درحالی که عالم اکبر(بزرگ‌تر) در درون تو در هم پیچیده و نهفته است.

اَلنّاسُ أَكْفاءٌ

اَلنّـاسَ مِـنْ جِهَـةِ الْآبـاءِ أَكْفـاءُ ... أَبـوهُمُ آدَمٌ[1] وَ الْأُمُّ حَـوّاءُ
وَ قَـدْرُ كُـلِّ امْـرِئٍ مـا كـانَ يُحْسِـنُهُ ... وَ للرِّجـالِ عَـلَى الْأَفْعـالِ أَسـماءُ
فَـفُزْ بِعِلْـمٍ وَ لا تَطْلُـبْ بِـهِ بَـدَلاً ... فَالنّـاسُ مَـوتَى وَ أَهْـلُ الْعِلْـمِ أَحيـاءُ

۱- مردم از نظر آباء و اجداد هم مرتبه و همتایند و پدر و مادر [همهٔ] آنان ، آدم و حواء هستند.
۲- ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد، و مردان بر اساس انجام کار ارزش(نام) دارند (و جایگاه و ارزش انسان‌ها با انجام عمل مشخص می‌گردد.)
۳- پس علم و دانشی بدست آور و به دنبال جایگزینی برای آن نباش که مردم مردگانند و اهل علم و دانش، زنده‌اند

(به وسیله علم رستگار شو راه رستگاری خود را طی کن ، و برای آن دنبال هیچ جایگزینی نگرد ! که همه مردم میمیرند اما این در واقع اهل علم و دانش هستند که جاودان می‌شوند.)

اَلْفَخْرُ بِالْعِفافِ

اَيّ هـا الْفـاخِرُ جَهـلاً بِالنَّسَـبْ ... إِنَّمـا النّـاسُ لِأُمٍّ وَ لِأَبْ
هَـلْ تَـراهُمْ خُلِقُـوا مِـنْ فِضَّـةٍ ... أَمْ حَديـدٍ أَمْ نُحـاسٍ أَمْ ذَهَـبْ
بَـلْ تَـراهُمْ خُلِقُـوا مِـنْ طينَـةٍ ... هَـلْ سِـوَى لَحْـمٍ وَ عَظْـمٍ وَ عَصَـبْ
إِنَّمـا الْفَخْـرُ لِعَقْـلٍ ثابِـتٍ ... وَ حَيـاءٍ وَ عِفـافٍ وَ أَدَبْ

ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدراند.
آیا آنان را می‌بینی (می‌پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده‌اند؟

بلکه آنان را می‌بینی (می‌پنداری) از تکّه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی‌اند؟
افتخار تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

۱- تنوین کَلمهٔ «آدم» به دلیل ضرورت شعری است.

بورما مُنغوليا اَلصّين تايلند اَلْفلبين، تاهيتي أنْدونيسيا اَلْهِنْد اَلْيابان أفغانستان فِيتنام ماليزيا كوريا اَلسّوَيد النُّرويج اَلنَّمْسا اَلْمانيا سويسرا اَلْيونان فَرَنْسا ويلز إسكَتلَندا هولَندا هُنغاريا روسيا تشيكيا إسْبانيا اَلْمكْسيك اَلإسْكيمو غواتيمالا اَلْهُنودُ الْحُمرُ رُعاة اَلْبَقَرِ اَلْبيرو اَلْأرْجَنتين بوليفا اَلْإكواور تشيلى اَلْبرازيل غَنا اَلسِّنغال اَلْمَغرِب كينيا جَنوب إفريقيا فِلَسطين اَلرِّيف اَلسّوري اَلصُّومال اَلْكونغو اَلسّعوديّة نيجِريا إثيوبيا مصر

✿ اَلْمُعجَم ✿ برگرد

اِنْطَوَى : به هم پیچیده شد (مضارع :يَنْطَوي) **أبْصَرَ** : نگاه کرد **اَلْبَدَل** : جانشین «جمع: اَلأبدال» **اَلْجِرم** : پیکر «جمع : اَلأجْرام» **اَلْحديد** : آهن	**اَلدّاء** : بیماری = اَلْمَرَض ≠ اَلشِّفاء، اَلصِّحّة **زَعَمَ** ـَ :گمان کرد **سوى** : جز **اَلطّين ، اَلطّينَة** : گل ، سرشت **اَلْعَصَب** : پی ، عصب	«جمع: اَلْأعصاب» **اَلْعَظم** : استخوان «جمع : اَلْعظام» **اَللَّحم** : گوشت «جمع : اَللُّحوم» **اَلنُّحاس** : مس

🕮 حَولَ النَّص برگرد

عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✗

۱. دَواؤُنا فينا وَ نَحْنُ نَنظُرُ إلَيه، وَ داؤُنا منّا وَ نَحْنُ نَشْعُرَ بِه. .....✗.....
دوای ما در خودماست و ما به آن می‌نگریم و درد ما از خود ماست و ما آن را می‌دانیم (احساس می کنیم).

۲. اَلْفَخْرَ لِلْعَقلِ وَ الْحَياءِ وَ الْعَفافِ وَ الْأدَبِ. .....✓.....
افتخار به خرد و شرم و پاکدامنی و ادب است.

۳. طالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجُهّالِ يُشْبِهُ الْمَيتَ. .....✗.....
جویندهٔ دانش در میان نادانان شبیه مرده است.

٤. قيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ بِأعمالِه الْحَسَنَة. .....✓.....
ارزش هر انسانی به کارهای نیکویش است.

٥. اَلتَّفاخُرَ بِالنَّسَبِ مَحْمودٌ. .....✗.....
فخر فروشی به دودمان، پسندیده است.

إعلَموا برگرد

مَعاني الْحُروفِ الْمُشَبّهةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ

۱ .اَلْحُروفُ الْمُشَبّهةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد « إنَّ ، أنَّ ، كَأنَّ ، لٰكِنَّ ، لَيْتَ ، لَعَلَّ » آشنا شوید.

إنَّ: جملهٔ پس از خود را تأکید می‌کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی‌که، بی‌گمان» است؛ مثال:

﴿ ... **إنَّ** اللّٰهَ لا يُضيعُ أجْرَ الْمُحسِنينَ ﴾ اَلتّوبَة : ۱۲۰ بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

أنَّ: به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قالَ أعْلَمُ **أنَّ** اللّٰهَ عَلَى كُلِّ شَيٍ قَديرٌ﴾ اَلْبَقَرَة: ۲۵۹ گفت می‌دانم **که** خدا بر هر چیزی تواناست.

كَأنَّ: به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:

﴿ **كَأنَّـ**ـهُنَّ الْياقوتُ وَ الْمَرجانُ﴾ اَلرَّحمٰن: ۵۸ آنان **مانند** یاقوت و مرجانند.

كَأنَّ إرضاءَ جَميعِ النّاسِ غايَةٌ لا تُدرَكُ. **گویی** راضی ساختن همهٔ مردم هدفی است که به دست نمی‌آید.

لٰكِنَّ: به معنای ولی و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جملهٔ قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إنَّ اللّٰهَ لَذو فَضلٍ عَلَى النّاسِ وَلٰكِنَّ أكثَرَ النّاسِ لا يَشْكُرونَ ﴾ اَلْبَقَرَة : ۲۴۳

بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌گزارند.

لَيْتَ: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لَيْتَ» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَ يَقولُ الْكافِرُ **يا لَيْتَني** كُنْتُ تُراباً﴾ اَلنَّبأ : ۴۰ و کافر می‌گوید **ای کاش** من خاک بودم !

لَعَلَّ : یعنی«شاید» و «امید است»؛ مثال:

﴿إنّا جَعَلناهُ قُرآناً[1] عَرَبِياً **لَعَلَّـ**ـكُمْ تَعْقِلونَ[2]﴾ اَلزُّخرُف : ۳

بی‌گمان ما آن را قرآن عربی قرار دادیم **امید است** شما خرددورزی کنید.

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

فعل مضارع در جملهٔ دارای«لَعَلَّ» و «لَيْتَ» به صورت «مضارع التزامی» ترجمه می‌شود؛ مثال:

لَعَلَّ حَميداً يُسافِرُ!	شاید حمید سفر کند!
لَيْتَ صَديقي يَنْجَحُ في الْمُسابَقَة!	کاش دوستم در مسابقه پیروز شود!
لَيْتَني أشاهِدُ جَميعَ مُدُنِ بِلادي!	کاش همهٔ شهرهای کشورم را ببینم!

فعل ماضی را در جملهٔ دارای «لَيْتَ» با توجه به جایگاهش در متن می‌توان «ماضی استمراری» ترجمه کرد؛ مثال:

لَيْتَ ناصِراً ابْتَعَدَ عَنِ الْكَسَلِ! کاش ناصر از تنبلی دوری می‌کرد[3]!

تذکّر مهم: در ترجمهٔ صحیحِ فعلِ بعد از لَیْتَ و لَعَلَّ باید به سیاق عبارت توجّه کرد.
ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقهٔ مترجم همراه توانمندی های زبانی مانند شناختِ ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

۱- **اَلْقُرآن:** خواندن
۲- **عَقَلَ :** خردورزی کرد
۳- هرچند ترجمهٔ فعل ماضی پس از «لَیْتَ» به صورت ماضی بعید نیز صحیح است؛ امّا به منظور تسهیلِ تکلیف دانش‌آموز در یادگیری ترجمهٔ ماضی استمراری مطلوب است.
لَیْتَ ناصِراً ابْتَعَدَ عَنِ الْکَسَلِ! کاش ناصر از تنبلی دوری می‌کرد! کاش ناصر از تنبلی دوری کرده بود!)

این حروف بر سر جملهٔ اسمیّه (مبتدا و خبر) می‌آیند و هنگامی‌که بر اسم ظاهر وارد می‌شوند، آن را به عنوان اسم خود منصوب می‌کنند؛ ولی اعراب خبر را تغییر نمی‌دهند.

مَهدیٌّ فائزٌ في مُسابَقَةِ کُرَةِ الْمِنضَدَةِ. لَیْتَ مَهدیّاً فائزٌ في مُسابَقَةِ کُرَةِ الْمِنضَدَةِ.
مبتدا، مرفوع خبر، مرفوع — اسم لَیْتَ، منصوب خبر لَیْتَ مرفوع

إختَبِر نَفْسَکَ(۱) : تَرجِمْ هاتَیْنِ الْآیَتَیْنِ الْکَریمَتَیْنِ.

۱- ﴿فَهٰذا یَومُ الْبَعْثِ[1] وَلٰکِنَّکُم کُنْتُم لا تَعْلَمونَ﴾ الرّوم : ٥٦
و این، روز قیامت است و شما نمی‌دانسته‌اید.(آیتی) / اکنون روز رستاخیز است، امّا شما نمی‌دانستید!(مکارم)

۲- ﴿ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقاتِلُونَ فِي سَبیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُم بُنیانٌ مَّرْصُوصٌ[2] ﴾ الصّف : ٤
خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او در یک ردیف (مراد متحد و یکپارچه) پیکار می‌کنند گویی ساختمانی استوارند.

۱- **اَلْبَعْث:** رستاخیز ۲- **اَلْبُنیانُ الْمَرصوصُ:** ساختمان استوار

إختَبِر نَفْسَکَ(۲) : عَیِّنِ اسْمَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ خَبَرَها، ثُمَّ اذْکُرْ إعرابَها.

۱. لَیْتَ فَصْلَ الرّبیعِ طَویلٌ في بَلَدِنا! لأنَّ الرّبیعَ قَصیرٌ هُنا.
ای کاش فصل بهار در شهر ما طولانی بود! زیرا اینجا بهار کوتاه است.

(فَصْلَ) : اِسْمَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ و منصوب علامته فتحه/ (طَویلٌ): خَبَرَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ و مرفوع علامته ضمه

(الرّبیعَ) : اِسْمَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ و منصوب علامته فتحه/ (قَصیرٌ): خَبَرَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ و مرفوع علامته ضمه

۲. كَأَنَّ الْمُشتَـرِيَ مُتَرَدِّدٌ في شراء الْبِضاعَةِ؛ وَلٰكِنَّ الْبائِعَ عازِمٌ عَلَى بَيْعِها.
گویی مشتری در خرید کالا دو دل است؛ ولی فروشنده در فروش آن مصمم است.
(اَلْمُشتَـرِيَ): **اسْمَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ و منصوب علامته فتحه/** (مُـتَرَدِّدٌ) : **خَبَـرَ الْحُـروفِ الْمُشَـبَّهَةِ و مرفـوع علامته ضمه**

۳. ابْحَثْ عَنْ مَعنَى الْعَصّارَةِ[1] في الْمُعجَمِ؛ لَعَلَّ الْكَلِمَةَ مَكتوبَةٌ فيه!
در واژه نامه دربارهٔ معنی الْعَصّارَة جستجو کن؛ شاید این کلمه در آن نوشته شده باشد!
(الْكَلِمَةَ): **اسْمَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ و منصوب علامتـه فتحـه/** (مَكتوبَـةٌ) : **خَبَـرَ الْحُـروفِ الْمُشَـبَّهَةِ و مرفـوع علامته ضمه**

۱- اَلْعَصّارَة :آبمیوه‌گیری

۲. لَا النّافيَةُ لِلْجِنسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:
۱. لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أ» مانند أ أنتَ من بُجنورد؟ لا، أنَا من بیرجند.
۲ .لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی‌رود.
۳ .لای نهی مانند لا تَذْهَبْ: نرو
و به معنای «نباید» بر سر مضارع اوّل و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبْ: نباید برود.
در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.
معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لا عِلْمَ لَنا إِلّا ما عَلَّمْتَنا ...﴾ اَلْبَقَرَة : ۳۲
جز آنچه به ما آموختی، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لا كَنْزَ غِنًى مِنَ الْقَناعَةِ. اَمیرُ الْمُؤمِنینَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلامُ
هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

پرسش:

۱- اسمِ بعد از این لا چه حرکتی دارد؟ - فتحه
۲- آیا اسمِ پس از لا دارای ال است؟ - خیر، بدون ال است.
۳- آیا می توانیم بگوییم اسم پس از لای نفی جنس «بدون ال و مفتوح» است؟
آری. اسم پس از لای نفی جنس معمولاً بدون ال و دارای فتحه است.

ایران توشه
توشه‌ای برای موفقیت

خبر لای نفی جنس در صورتی که اسم ظاهر(آشکار) باشد، به همان شکل مرفوع می‌ماند؛ مثال:[1]

اَلْعَفْوُ عِندَ الْقُدرَةِ حَسَنٌ. گذشت هنگام قدرت، نیکوست.

لا شَـــيْءَ أَحْـسَـــنُ مِنَ الْعَفْوِ عِندَ الْقُدرَةِ. هیچ چیزی نیکوتر از گذشت هنگام قدرت نیست.

اسم لا، نکره و مفتوح | خبر لا، مرفوع

خوب است بدانید که خبرِ لای نفی جنس اغلب به صورت «جارّ و مجرور» می‌آید؛ مثال:

لا رَجُلَ **فِي الْحَفْلَةِ**. لا ماءَ **فِي الْبَيتِ**. لا خائِنَ **فِي فَرِيقِـنا**. لا شَكَّ **فيهِ**.

۱- خوب است بدانید که گاهی خبر لای نفی جنس حذف می‌شود؛ مانند :لا إلٰهَ [مَوجودٌ]إلّا اللّٰهُ. و لا شَكَّ. و لا بَأسَ.

إختَبِر نَفسَكَ(۳) : تَرجِمْ هٰذِهِ الْأَحادِيثَ حَسَبَ قَواعِدِ الدَّرسِ.

ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ لا النّافِيَةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبَرَها.

۱- لا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إلّا مَعَ الْفِعْلِ. رَسولُ اللّٰهِ ﷺ
در گفتار هیچ خیری نیست مگر با کار (همراه) باشد.
اسْمَ لا النّافِيَةِ لِلْجِنْسِ(خَيْرَ) وَ خَبَرَها (فِي قَوْلٍ)

۲- لا جِهادَ كَجِهادِ النَّفْسِ. اَميرُ الْمُؤمِنينَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلامُ
هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست.
اسْمَ لا النّافِيَةِ لِلْجِنْسِ(جِهادَ) وَ خَبَرَها (كَجِهادِ)

۳- لا لِباسَ أَجمَلُ مِنَ العافِيَةِ. اَميرُ الْمُؤمِنينَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلامُ
هیچ لباسی زیباتر از سلامتی نیست.
اسْمَ لا النّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (لِباسَ) وَ خَبَرَها (أَجمَلُ)

٤- لا فَقْرَ كَالجَهْلِ و لا ميراثَ كَالأَدَبِ. اَميرُ الْمُؤمِنينَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلامُ
هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.
اسْمَ لا النّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (فَقْرَ) وَ خَبَرَها (كَالجَهْلِ)
اسْمَ لا النّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (ميراثَ) وَ خَبَرَها (كَالأَدَبِ)

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

إختَبِر نَفْسَکَ(٤): إملَأِ الْفَراغَ في ما يَلـي[1]، ثُمَّ عَيِّنْ نَوعَ «لا» فيه.

١- ﴿ هَلْ يَسْتَوي الَّذينَ يَعلَمونَ وَ الَّذينَ لا يَعْلَمونَ ...﴾ الزّمَر: ٩
آیا کسانی که می دانند و کسانی که ..... برابر هستند؟
نمی‌دانند / حرف نفی

٢- ﴿وَ لا يَحْزُنْـكَ قَولُـهُم إنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَميعاً ...﴾ یونس: ٦٥
گفتارشان تو را ..... ؛ زیرا ارجمندی همه ..... خداست.
اندوهگین نسازد – از آنِ / حرف نهی

٣- ﴿ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ﴾ اَلْبَقَرَة: ٢
آن کتاب ..... هدایتی برای پرهیزگاران است.
که هیچ شکّی در آن نیست. / حرف نفی جنس

٤- ﴿لا إكراهَ في الدّينِ ...﴾ اَلْبَقَرَةُ:٢٥٦
..... در دین ..... .
هیچ اجباری، در دین نیست. / حرف نفی جنس

١- ما يَلـي: آنچه می‌آید ٢- اَلرَّيْبَ: شک

اَلتَّمارين برگرد

● **اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: ضَعْ في الْفَراغِ كَلِمَةً مُناسِبَةً لِلتَّوضيحاتِ التّاليَةِ مِنْ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.**

١- اَلْـ ..... عُنصُرٌ فلزّيٌّ كَالْحَديدِ مُوَصِّلٌ لِلْحَرارَةِ وَ الْكَهْرَباءِ.
(نُحاسٌ) / مس، عنصری فلزی مانند آهن برای حرارت و برق رسانا است.

٢- اَلْـ ..... خَيْطٌ أبْيَضُ في الْجِسْمِ يَجْري فيهِ الْحِسّ.
(عَصَب) / عصب، رشتهٔ سفیدی در بدن که در آن حس جریان دارد.

٣- اَلْـ ..... قِسْمٌ مِنَ الْجِسْمِ بَيْنَ الْجِلْدِ وَ الْعَظْمِ.
(لَحْم) / گوشت، قسمتی از بدن که میان پوست و استخوان است.

٤- اَلْـ ..... تُرابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْماءِ.
(طین) / گِل، خاک مخلوط با آب است.

مُوَصِّلٌ: رسانا اَلْخَيْط: نخ

● اَلتَّمرينُ الثّاني: اِسْتَخْرِجْ مِمّا يَلـي الْمَطلوبَ مِنكَ. برگرد

دَواؤُكَ فيكَ وَ ما تُبْصِـرُ وَ داؤُكَ مِنْكَ وَ لا تَشْعُرُ

۱- اَلْمُبتَدَأ وَ إِعرابَهُ:
دَواء: مبتدا و مرفوع علامته ضمّه / داء: مبتدا و مرفوع علامته ضمّه

أ تَزْعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغيرٌ وَ فيكَ انْطَوَى الْعالَمُ الْأَكْبَرُ

۲- اِسْمَ التَّفضيلِ وَ مَحَلَّهُ الْإِعْرابي:
الْأَكْبَرُ: اِسْمَ التَّفضيلِ/ صفت

اَلنّاسُ مِنْ جِهَةِ الْآباءِ أَكْفاء أَبوهُمُ آدَمٌ[1] وَ الْأُمُّ حَوّاءَ

۳- اَلْخَبَرَ وَ إِعرابَهُ:
أَكْفاء: خبر و مرفوع علامته ضمّه

وَ قَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ ما كانَ يُحْسِنُهُ وَ لِلرِّجالِ عَلَى الْأَفْعالِ أَسماءُ

٤- اَلْجَمعَ الْمُكَسَّرَ:
الرِّجالِ، الْأَفْعالِ، أَسماءُ: جمع مكسرِ رَجُل، فِعْل، اسم

فَفُزْ بِعِلْمٍ وَ لا تَطْلُبْ بِهِ بَدَلاً فَالنّاسُ مَوتَى وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحياءُ

٥- فِعْلَ النَّهي:
لا تَطْلُبْ

اَيُّها الْفاخِرُ جَهلاً بِالنَّسَبْ إِنَّما النّاسُ لِأُمٍّ وَ لِأَبْ

٦- اِسْمَ الْفاعِلِ:
الْفاخِرُ

هَلْ تَراهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ أَمْ حَديدٍ أَمْ نُحاسٍ أَمْ ذَهَبْ

۷- اَلْفِعْلَ الْمَجهولَ:
خُلِقُوا

بَلْ تَراهُمْ خُلِقُوا مِنْ طينَةٍ هَلْ سِوى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبْ

۸- اَلْفِعْلَ الْمُضارِعَ:
تَرى

إِنَّما الْفَخْرَ لِعَقْلٍ ثابِتٍ وَ حَياءٍ وَ عِفافٍ وَ أَدَبْ

۹- اَلْجارَّ وَ الْمَجرورَ:
لِعَقْلٍ

● اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: إِمْلَأِ الْفَراغَ في ما يَلـي[1]، ثُمَّ عَيِّنْ نَوعَ «لا» فيه. برگرد

۱- ﴿وَ لا تَسُبّـوا الَّذينَ يَدْعونَ مِنْ دونِ اللّهِ فَيَسُبّوا اللّهَ...﴾ الأنعام:۱۰۸

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

و کسانی را که به غیرِ خدا فرا می‌خوانند ..... زیرا که به خدا دشنام دهند.
دشنام ندهید / حرف نهی
۲- ﴿ یا أَیُّها الرّسولُ لا یَحْزُنْكَ الَّذینَ یُسارِعونَ فِي الْكُفْرِ...﴾ اَلمائدة: ٤١
ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می ورزند تو را ..... .
اندوهگین نسازند / حرف نهی
۳- ﴿رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا[2] ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ ...﴾ اَلبَقَرَةُ:٢٨٦
پروردگارا، آنچه توانش را هیچ نداریم بر ما ..... .
تحمیل نکن / حرف نهی
۵- لا یَرْحَمُ اللّهُ مَن لا یَرْحَمُ النّاسَ. رَسولُ اللهِ ﷺ
خدا رحم نمی‌کند به کسی که به مردم ..... .
رحم نمی‌کند / حرف نفی

۱- سارَعَ:شتافت ۲- حَمَّلَ: تحمیل کرد

● اَلتَّمرینُ الرّابِعُ: تَرْجِمِ الْأَحادیثَ النَّبَویَّة، ثُمَّ عَیِّنِ الْمَطلوبَ مِنكَ. برگرد

۱- كُلُّ طَعامٍ لا یُذْكَرُ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ، فَإِنَّما هوَ داءٌ[1] وَ لا بَرَكَةَ فیهِ. (نائِبَ الْفاعِلِ و نَوعَ لا)
هر خوراکی که نام خدا بر آن برده نمی‌شود، پس آن فقط بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست.
نائِبَ الْفاعِلِ: اسْمُ
نَوعَ «لا» در (لا یُذْكَرُ): حرف نفی / و نَوعَ «لا» در (لا بَرَكَةَ): لای نفی جنس

۲- لَا تَجْتَمِعُ خَصْلَتَانِ فِي مُؤمِنٍ: الْبُخْلُ وَ الْكِذْبُ. (اَلْجارَّ وَ الْمَجرورَ، اَلْفاعِلَ وَ إِعرابَهُ وَ نَوعَ الْفِعْلِ)
دو خوی و خصلت در مؤمن جمع نمی‌شود(فراهم نمی‌شود): خساست و دروغ
اَلْجارّ وَ الْمَجرورَ: (فِي مُؤمِنٍ)،
(خَصْلَتَانِ): اَلْفاعِلَ وَ مرفوع/ وَ نَوعَ الْفِعْلِ: (فعل مضارع منفی)

۳- لا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ[2]. (نَوعَ الْفِعْلِ، وَ اسْمَ الْحَرفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ وَ خَبَرَهُ وَ إِعرابَهُما)
خشمگین مشو زیرا (که) خشم مایهٔ تباهی است.
نَوعَ الْفِعْلِ: (لا تَغْضَبْ) فعل نهی
(الْغَضَبَ) : اسْمَ الْحَرفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ و منصوب / (مَفْسَدَةٌ): خَبَرَ الْحَرفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ و مرفوع

٤- لا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لا عِبادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ. (اَلْمُضافَ إِلَیهِ وَ نَوعَ لا)
هیچ نداری و فقری سخت‌تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.
اَلْمُضافَ إِلَیهِ: (التَّفَكُّرِ)
نَوعَ لا: حرف نفی جنس

۱- اَلدّاء: بیماری = اَلْمَرَض ۲- اَلْمَفْسَدَة: مایهٔ تباهی

● اَلتَّمرينُ الخامِسُ: لِلتَّرجَمَة. برگرد

۱. جَلَسَ: نشست	**جَلَسْنا:** نشستیم	**لا تَجْلسوا:** ننشینید	**اجْلِسْنَ:** بنشینید
	اجْلِسوا: بنشینید	**اَلْجالِس:** نشسته	**اَلْمَجْلِس:** محل نشستن
۲. أجْلَسَ: نشانید	**أُجْلِسُ:** بنشان	**يُجْلِسونَ:** می‌نشانند	**لا تُجْلِسي:** ننشان
	سيُجْلِسُ: خواهد نشاند	**لَمْ يُجْلِسوا:** ننشانیدند	**اَلْإجْلاس:** نشاندن
۳. فَهِمَ: فهمید	**فَهِمْتُ:** فهمید	**قَدْ فَهِمْتَ:** فهمیده‌ای	**لَمْ أَفْهَمْ:** نفهمیدم
	لا يَفْهَمُ: نمی‌فهمد	**اِفْهَمْ:** بفهم	**سَوْفَ يَفْهَمُ:** خواهد فهمید
٤. فَهَّمَ: فهمانید	**فَهَّمْتُ:** فهمانیدم	**فُهِّمَ:** فهمانیده (تفهیم)شد	**لَنْ يُفَهِّمَ:** فهمانیده نخواهد شد
	لِيُفَهِّمْ: باید بفهمد	**اَلْمُفَهِّم:** فهماننده (تفهیم کننده)	**سَوفَ أُفَهِّمُ:** خواهم فهماند
۵. قَطَعَ: بُرید	**قُطِعَ:** بریده شد	**كانوا قَطَعوا:** بریده شده بود	**كانا يَقْطَعانِ:** می‌بریدند
	لا تَقطَعْ: نبر	**اَلْقاطِعَة:** برنده	**اَلْمَقطوع:** بریده شده،ثابت
٦. اِنقَطَعَ: بُریده شد	**ما انْقَطَعَ:** بریده نشد	**لَمْ يَنْقَطِعْ:** بریده نشد	**سَيَنقَطِعُ:** بریده خواهد شد
	لَنْ يَنْقَطِعَ: بریده نخواهد شد	**لِيَنْقَطِعْ:** باید بریده شود	**اَلْاِنقِطاع:** بریده شدن
۷. غَفَرَ: آمرزید	**لَيْتَهُ يَغْفِرُ:** کاش او بیامرزد	**لَيْتَهُ غَفَرَ:** کاش او بیامرزد	**قَدْ غَفَرَ:** آمرزیده است
	لا يُغْفَرُ: آمرزیده نمی‌شود	**اَلْغَفّار:** بسیار آمرزنده	**اَلْمَغْفور:** آمرزیده شده
۸. اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست	**اسْتَغْفَرْتُ:** آمرزش خواستم	**قَدِ اسْتَغْفَرْتُم** آمرزش خواسته‌اید	**اَلْاِسْتِغفار:** آمرزش خواستن
	أَسْتَغْفِرُ: آمرزش می‌خواهم	**اِسْتَغْفِرْ:** آمرزش بخواه	**لا يَسْتَغفِرونَ:** آمرزش نمی‌خواهند

● اَلتَّمرينُ السّادِسُ: عَيِّنِ اسْمَ الْفاعِلِ، وَ اسْمَ الْمَفعولِ، وَ اسْمَ الْمُبالَغَة، وَ اسْمَ الْمَكانِ، وَ اسْمَ التَّفْضيلِ في هٰذِهِ الْعِباراتِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِماتِ الْحَمراء. برگرد

۱- ﴿ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى ... ﴾ اَلْأَسْراء:۱
پاک است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانه از مسجد الحرام تا سوی مسجد الاقصی حرکت داد.
- الْمَسْجِد : اسْمَ الْمَكانِ

۲- ﴿ ... وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۖ ... ﴾ اَلنَّحل:۱۲۵
و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است بحث کن. قطعاً پروردگارت به [حال] کسی که از راهش گم شده، داناتر است.
- أَحْسَنُ، أَعْلَمُ: اسْمَ التَّفْضيلِ

۳- ﴿ ... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴾ آلُ عمران: ۱٦۷
با دهانهایشان (زبان‌هایشان) چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کنند، داناتر است.
أَعْلَمُ: اسْمَ التَّفْضيلِ

٤- ﴿وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسي إنَّ النَّفْسَ لَـأَمّارَةٌ بِالسّوء أَلّا ما رَحِمَ رَبّـي ... ﴾ یوسف:٥٣
و نفْسم را **بی گناه نمی شمارم**؛ زیرا نفس، **بسیارَ دستورَ دهنده** به بدی است؛ مگر اینکه پروردگارم رحم کند.
أَمّارَةٌ: **اسْمَ الْمُبالَغَة**

٥- ﴿ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ① الَّذينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ ② ﴾ المؤمنون: ١و٢
به راستی که مؤمنان **رستگار شده‌اند**؛ همانان که در نمازشان **فروتن‌اند**.
الْمُؤْمِنُونَ، خاشِعُونَ: **اسْمَ الْفاعِل**

٦- ﴿... قالُوا لا عِلْمَ لَنا إِنَّکَ أَنْتَ عَلّامُ الْغُيُوبِ﴾ المائدة: ١٠٩
گفتند :هیچ دانشی نداریم؛ قطعاً تو **بسیار دانای** نهان ها هستی.
عَلّامُ: **اسْمَ الْمُبالَغَة**

همه مرسلین را به روز شمار — به یکجا کند جمع پروردگار
از آنها بپرسد شما را چسان — اجابت نمودند این مردمان
بگویید ایمان بیاورده اند ؟ — و یا اینکه بر کفر رو کرده اند ؟
به پاسخ بگویند پیغمبران — که هرگز نباشیم آگه از آن
که تنها توئی آگه از علم غیب — در این امر هم نیست شکی و ریب

٧- ﴿... وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ البَقَرَة:١٩٥
و **نیکی کنید**؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست می دارد.
الْمُحْسِنِينَ: **اسْمَ الْفاعِل**

امیدمجد:

بلی در ره ایزد ذوالجلال نمایید انفاق و بخشید مال
نه آنقدر کآید شما را ضرر بیفتید در مهلکه در خطر
نمایید نیکی به هر حال و کار خداوند با محسنان است یار

٨- ﴿ وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آياتِها مُعْرِضُونَ ﴾
و آسمان را سقفی نگه داشته شده **قرار دادیم**.
مَحْفُوظاً: **اسْمَ الْمَفعول** / مُعْرِضُونَ: **اسْمَ الْفاعِل**

امیدمجد:

خدا آسمان را چو می آفرید — چو یک سقف محفوظ کردش پدید
ولی کافران کاینچنین جاهلند — از آیات یزدان خود غافلند
از آیات ایزد بتابند روی — نیارند ایمان بر این گفتگوی

ایران توشه
توشه‌ای برای موفقیت

بیشتر بدانیم برگرد

✵ خوب است بدانیم که در فرهنگ‌های لغت عربی[1]: ✵

حرف اوّل اصلی فعل فاءَ الفعل، حرف دوم اصلی عینُ الفعل و حرف سوم اصلی لامُ الفعل نام دارد؛ مثال:

يَذْهَبُ = يَفْعَلُ

يـــــــــــذ هـــــــــــــــب

حرف مضارع — فاءُ الْفِعْل — عَيْنُ الْفِعْل — لامُ الْفِعْل

هرگاه مقابل فعل، علامت ـَ بود، یعنی دومین حرف اصلیِ مضارع آن فتحه دارد، یا الف است؛ مثال :

ذَهَبَ ـَ : یعنی مضارعِ آن يَذْ هَـبُ است.

نامَ ـَ : یعنی مضارعِ آن يَنـامُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت ـُ بود، یعنی دومین حرف اصلیِ مضارع آن ضمّه دارد، یا واو است؛ مثال:

كَتَبَ ـُ : یعنی مضارعِ آن ، يَكْتُـبُ است.

قالَ ـُ : یعنی مضارعِ آن يَقُـولُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت ـِ بود، یعنی دومین حرف اصلیِ مضارع آن کسره دارد، یا ي است؛ مثال:

جَلَسَ ـِ : یعنی مضارعِ آن يَجْلِـسُ است.

سارَ ـِ : یعنی مضارعِ آن يَسيـرُ است.

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی شود.

✵ خوب است با این پنج نکتهٔ املایی نیز آشنا شوید. ✵

۱. دَواءَ + كَ = دَوا ؤكَ خَطَأَ + كَ = خَطَؤُكَ جاءَ + وا = جاؤُوا

۲. در مضارع فعل «رَأى» حرف همزه می‌افتد، مثال:

يَرىٰ ، تَرىٰ و نوشتار آن وقتی که مضارع آن به ضمیر وصل می‌شود، تغییر می‌کند.

تَرىٰ + هُم = تَراهُم يَرىٰ + كَ = يَراكَ

۳. معمولاً حرف کاف آخر در نوشتار عربی بدون سرکش و در فارسی با سرکش است؛ مثال:

در عربی اشتراك، در فارسی اشتراک.

٤. حرف یاء آخر نیز در عربی معمولاً دو نقطه دارد؛ ولی در فارسی بدون نقطه است؛ مثال:

در عربی مَهْديّ و در فارسی مهدی.

ضمناً در قرآن مجید حرف «ي» بدونِ دو نقطهٔ زیرِ آن می‌آید.

٥. کلماتی مانند إلَی، يَنْهَی و أغْلَی به صورت إلی ، يَنْهَی و أغْلَىٰ نیز نوشته می‌شوند.

٦. گاهی پیش از سه حرف کشیدهٔ «و» ، «ا» ، «ي» به ترتیب ضمّه، فتحه و کسره نهاده می‌شود؛ مثال:

نُور: روشنایی ، حَارّ: گرم و رِيـح: باد

البرز توشه
توشه ای برای موفقیت

الدّرسُ الثّانـي برگرد

«وَ اللّٰهِ، لَوْ أُعْطيتُ الْأَقاليمَ السَّبْعَةَ بِما تَحْتَ أَفْلاكِها عَلَىٰ أَنْ أَعْصَىَ اللّٰهَ في نَمْلَةٍ أَسْلُبُها جُلْبَ شَعيرَةٍ، ما فَعَلْتُ.» أميرُ المؤمنينَ عَليٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ

به خدا، اگر سرزمین های هفتگانه با هرچه زیر آسمان‌هایشان هست به من داده می‌شد تا در مورد مورچه‌ای از خدا نافرمانی کنم و پوستِ جویی را از آن به زور بگیرم، انجام نمی‌دادم.

اَلْوَجْهُ[1] النّافِعُ، وَ الْوَجْهُ الْمُضِرّ

وجه مفید، و وجه زیان‌آور

﴿إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لا نُضيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً﴾ الكَهْف: ۳۰

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی‌کنیم. (فولادوند)

في عامِ أَلْفٍ وَ ثَمانِمِئَةٍ وَ ثَلاثَةٍ وَ ثَلاثينَ وُلِدَ في مَمْلَكَةِ «السّويد» صَبيٌّ سُمّيَ «أَلْفرِد نوبِل». كانَ والِدُهُ قَدْ أَقامَ مَصْنَعاً لِصناعَةِ مادَّةِ «النِّيتروغليسرين» السّائِلِ السَّريعِ الْاِنْفِجارِ، وَ لَوْ بِالْحَرارَةِ الْقَليلَةِ.

در سال ۱۸۳۳ کودکی در کشور سوئد متولد شد که آلفرد نوبل نام داشت. پدرش کارخانه‌ای را برای تولید مادهٔ نیتروگلیسیرینِ مایعی که سریع منفجر می‌شد حتّی با حرارت کم، تأسیس کرده بود (ایجاد کرده بود).

اِهْتَمَّ أَلْفرِد مُنْذُ صِغَرِهِ بِهٰذِهِ الْمادَّةِ، وَ عَمِلَ عَلَىٰ تَطْويرِها مُجِدّاً، لِيَمْنَعَ انْفِجارَها.

آلفرد از زمان کودکی‌اش به این مادّه (توجه کرد) اهتمام ورزید، و با تلاش روی بهینه سازی آن کار کرد، برای اینکه از منفجر شدنِ آن جلوگیری کند. (مانع منفجر شدنش بشود)

بَنىٰ مُخْتَبَراً صَغيراً لِيُجْري فيهِ تَجارِبَهُ، وَلٰكِنْ مَعَ الْأَسَفِ انْفَجَرَ الْمُخْتَبَرُ وَ انْهَدَمَ عَلىٰ رَأْسِ أَخيهِ الْأَصْغَرِ وَ قَتَلَهُ. هٰذِهِ الْحادِثَةُ لَمْ تُضْعِفْ عَزْمَهُ، فَقَدْ واصَلَ عَمَلَهُ دَؤوباً، حَتّىٰ اسْتَطاعَ أَنْ يَخْتَرِعَ مادَّةَ «الدّيناميت» الَّتي لا تَنْفَجِرُ إِلّا بِإِرادَةِ الْإِنسانِ. آزمایشگاه کوچکی ساخت برای اینکه تجربه‌هایش را در آن اجرا کند، ولی متأسفانه آن آزمایشگاه منفجر شد و بر سر برادر کوچکش ویران شد و او را کشت. این اتفاق اراده‌اش را ضعیف نکرد، کارش را با پشتکار ادامه داد، تا اینکه توانست مادّهٔ دینامیتی که تنها به ارادهٔ انسان منفجر می‌شود، اختراع کند.

بَعْدَ أَنِ اخْتَرَعَ الدّيناميتَ، أَقْبَلَ عَلىٰ شَرائِهِ رُؤَساءُ شَرِكاتِ الْبِناءِ وَ الْمَناجِمِ وَ الْقُوّاتُ الْمُسَلَّحَةُ وَ هُمْ مُشْتاقونَ لِاسْتِخْدامِهِ، فَانْتَشَرَ الدّيناميتُ في جَميعِ أَنْحاءِ الْعالَمِ.

بعد از اینکه دینامیت را اختراع کرد، رئیسان شرکت های ساختمانی و معادن و قوای مسلّح در حالی که مشتاق به‌کارگیری آن بودند، به خرید آن روی آوردند؛ پس دینامیت در همهٔ نقاط (سراسر، سمت و سوهای) جهان پخش شد.

قامَ أَلْفرِد بِإِنْشاءِ عَشَراتِ الْمَصانِعِ وَ الْمَعامِلِ في عِشْرينَ دَوْلَةً، وَ كَسَبَ مِنْ ذٰلِكَ ثَروَةً كَبيرَةً جِدّاً حَتّىٰ أَصْبَحَ مِنْ أَغْنىٰ أَغْنِياءِ الْعالَمِ. آلفرد اقدام به ساخت ده‌ها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور کرد، و از آن ثروت بسیار زیادی بدست آورد تا اینکه از ثروتمندترینِ ثروتمندان جهان شد.

---

[1] **اَلْوَجْهُ:** رخ، چهره، شخصیت، صورت، نما، سطح، ظاهر، ناحیه، نقطه نظر، دیدگاه، علت، سبب، آغاز، روي سکه، ظهر، شکل، **وجه**، دلیل.

فَقَد اسْتَفادَ الْإنسانُ مِنْ هٰذه الْمادَّة، وَ سَهَّلَتْ أعمالَهُ الصَّعْبَةَ في حَفْرِ الْأنفاقِ وَ شَقِّ الْقَنواتِ وَ إنشاء الطُّرَقِ وَ حَفْرِ الْمَناجِمِ وَ تَحْويلِ الْجِبالِ وَ التَّلالِ إلى سُهولٍ صالِحَةٍ للزِّراعَةِ.

انسان از این مادّه استفاده کرده است، و کارهای سختش را در کندن تونل‌ها و شکافتن کانال‌ها و ساخت راه‌ها و کندنِ معادن و دگرگونی (تبدیل) کوه‌ها و تپه‌ها به دشت‌های قابل کشت را آسان کرد.

وَ مِنَ الْأعمالِ الْعَظيمَةِ الَّتي تَمَّتْ بِواسِطَةِ هٰذِهِ الْمادَّةِ تَفْجيرَ الْأرضِ في قَناةِ «بَنَما» بِمِقدارٍ مِنَ الدّينامیتِ بَلَغَ أرْبَعينَ طُنّاً. و منفجر کردن زمین در کانال «پاناما» با مقداری از این دینامیت که به چهل تن رسید، از جمله کارهای بزرگی است که بواسطهٔ این ماده انجام شد.

وَ بَعْدَ أنِ اخْتَرَعَ نوبِل الدّينامیتَ، ازْدادَتِ الْحُروبُ وَ كَثُرَتْ أدَواتُ الْقَتْلِ وَ التَّخْريبِ بِهٰذِهِ الْمادَّةِ، وَ إنْ كانَ غَرَضُهُ مِنِ اخْتِراعِهِ مُساعَدَةَ الْإنسانِ في مَجالِ الْإعمارِ وَ الْبِناء.

و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگ‌ها افزایش یافت و ابزار جنگی و خرابکاری بوسیلهٔ این مادّه زیاد شد، اگرچه هدفِ او از اختراع آن(دینامیت) کمک کردن به انسان در زمینهٔ آباد کردن و ساخت (ساخت و ساز) بوده است.

نَشَرَتْ إحْدَى الصُّحُفِ الْفَرَنسيّةِ عِنْدَ مَوْتِ أخيهِ الْآخَرِ عُنواناً خَطَأً:

«ماتَ أَلْفرِد نوبل تاجِرَ الْمَوْتِ الَّذي أصْبَحَ غَنِيّاً مِنْ خلالِ إيجادِ طُرُقٍ لِقَتْلِ الْمَزيدِ مِنَ النّاسِ».

یکی از روزنامه‌های فرانسوی هنگام مرگ برادر دیگرش، عنوانی (تیتری) اشتباه پخش کرد (منتشر کرد):

«آلفرد نوبل تاجر مرگی که از طریق ایجاد راه هایی برای کشتار بیشتر مردم ثروتمند شده بود، مُرد.

شَعَرَ نوبِل بِالذَّنْبِ وَ بِخَيْبَةِ الْأَمَلِ مِنْ هٰذَا الْعُنوانِ، وَ بَقِيَ حَزيناً وَ خافَ أنْ يَذْكُرَهُ النّاسُ بِالسّوءِ بَعْدَ مَوْتِه. لِذٰلِكَ فَقَدْ بَنى مُؤَسَّسَةً لِمَنْحِ الْجَوائِزِ الشَّهيرَةِ بِاسْمِ «جائِزَةِ نوبِل». وَ مَنَحَ ثَروَتَهُ لِشراءِ الْجَوائِزِ الذَّهَبِيَّةِ لِكَي يُصَحِّحَ خَطَأَهُ.

نوبل از این عنوان (تیتر) احساس گناه و ناامیدی کرد، و ناراحت باقی ماند (ناراحت شد) و ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه‌ای برای دادن جوایز مشهور بنام «جایزهٔ نوبل» ساخت. و ثروتش را برای خرید جوایز طلایی داد تا خطایش را تصحیح کند.

تُمْنَحُ هٰذِهِ الْجائِزَةُ في كُلِّ سَنَةٍ إلى مَنْ يُفيدُ الْبَشَرِيَّةَ في مَجالاتٍ حَدَّدَها، وَ هي مَجالاتُ السَّلامِ وَ الْكيمياء وَ الْفيزياء وَ الطِّبِّ وَ الْأدَبِ وَ ... . این جایزه هر سال به کسی داده می‌شود که به بشریّت در زمینه‌هایی که مشخص کرده، سود برساند. و آن عبارت است از: زمینه‌های صلح، شیمی، فیزیک، پزشکی، ادبیات و ... .

وَلٰكِنْ هَلْ تُعْطَى الْجَوائِزُ الْيَوْمَ لِمَنْ هُوَ أهْلٌ لِذٰلِكَ؟!

ولی آیا امروزه جایزه‌ها به کسی که شایستهٔ آنست داده می‌شود؟!

لِكُلِّ اخْتِراعٍ عِلْمِيٍّ وَ ابْتِكارٍ في التِّقْنيّةِ وَ جْهانِ:

وَجْهٌ نافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ.

وَ عَلَى الْإنسانِ الْعاقِلِ أنْ يَسْتَفيدَ مِنَ الْوَجْهِ النّافِعِ.

هر اختراع علمی و نوع‌آوری‌ای در فناوری و جهان: وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور دارد.

و انسان خردمند باید از وجه سودمند استفاده کند.

برو به تمرین اول

✿ اَلْمُعجَم ✿ برگرد

أَجْرَى: اجرا کرد (مضارع: يُجْرِي) أَضْعَفَ: ضعیف کرد (مضارع: يُضْعِفُ) اَلْإِعمار: آباد کردن(أَعْمَرَ، يُعْمِرُ) أَفَادَ: سود رساند (مضارع: يُفِيدُ) أَقْبَلَ عَلَى: به ... روی آورد اَلْأَنْحاء: سمت‌ها، سوها «مفرد: اَلنَّحْو» اَلْأَنْفاق: تونل‌ها «مفرد: اَلنَّفَق» انْهَدَمَ: ویران شد اهْتَمَّ[۲]: اهتمام ورزید (مضارع :يَهْتَمّ) اَلْأَهْل: شایسته اَلتَّحْويل: دگرگونی اَلتَّطْوير: بهینه‌سازی	اَلتِّقْنِيَة: فنّاوری (تکنیک) اَلتِّلال: تپه‌ها «مفرد: اَلتَّلّ» تَمَّ: انجام شد، کامل شد (مضارع: يَتِمّ) جِلْبُ شَعِيرَة: پوست جویی حَدَّدَ: مشخّص کرد خَيْبَةُ الْأَمَل: ناامیدی ≠ اَلرَّجاء اَلدَّؤوب: با پشتکار اَلسُّوَيْد: سوئد سَهَّلَ: آسان کرد ≠ صَعَّبَ اَلسُّهول: دشت‌ها «مفرد: اَلسَّهْل» اَلشَّعِير: جو اَلشَّقّ: شکافتن (شَقَّ، يَشُقُّ) اَلصّالِحَةُ لِلزِّراعَة: قابل کشت	اَلصَّبِي: کودک، پسر «جمع: اَلصِّبْيان» صَحَّحَ: تصحیح کرد (مضارع: يُصَحِّحُ) اَلطَّنّ: تُن «جمع :اَلْأَطْنان» اَلْفَرَنسِيَة: زبان فرانسوی اَلْفيزياء: فیزیک قَناةُ بَنَما: کانال پاناما اَلْقَنَوات: کانال‌ها «مفرد: اَلقَناة» كَسَبَ: به دست آورد اَلْمَجال: زمینه «جمع: اَلْمَجالات» اَلْمَناجِم: معادن «مفرد: اَلْمَنْجَم» نَشَرَ: پخش کرد

حَوْلَ النَّص برگرد

أ. ضَعْ فِي الْفَراغِ كَلِمَةً مُناسِبَةً حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- بَعْدَ اخْتِراعِ الدّينامِيت، ازْدادَتِ ...الْحُروبُ... وَ كَثُرَتْ وَسائِلُ الْقَتْلِ وَ التَّخْريبِ بِهٰذِهِ الْمادَّة.
و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگ‌ها افزایش یافت و ابزار جنگی و خرابکاری بوسیلهٔ این مادّه زیاد شد.

۲- أَقْبَلَ عَلَى شِراءِ الدّينامِيتِ رُؤَساءُ شَرِكاتِ الْبِناءِ وَ ...الْمَناجِمِ... وَ الْقُوّاتُ الْمُسَلَّحَةُ.
رئیسان شرکت‌های ساختمانی و معادن و قوای مسلّح به خرید آن روی آوردند.

۳- كانَ ...والِدُ... نوبِل قَدْ أَقامَ مَصْنَعاً لِصِناعَةِ مادَّةِ «النِّيتروغليسرين».
پدرِ نوبل کارخانه تولید نیتروگلیسیرین را تاسیس کرده بود.

٤- بَنَى نوبِل مُخْتَبَراً وَلٰكِنَّهُ انْفَجَرَ وَ انْهَدَمَ، وَ تَسَبَّبَ بِمَقْتَلِ ...أَخيهِ الْأَصْغَرِ... .
نوبل آزمایشگاهی ساخت ولی آن منفجر و ویران شد و باعث کشته شدنِ برادر کوچکش شد.

٥- تُمْنَحُ جائِزَةُ نوبِل فِي كُلِّ ...سَنَةٍ... إِلى مَنْ يُفيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجالاتٍ مُحَدَّدَة.
جایزهٔ نوبل هر سال به کسی داده می‌شود که به بشریّت در زمینه‌های مشخص شده، سود برساند.

٦- قامَ أَلْفرِد بِإِنْشاءِ عَشَراتِ الْمَصانِعِ وَ الْمَعامِلِ فِي ...عِشْرينَ... دَوْلَةً.
آلفرد به ساخت ده‌ها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور اقدام کرد.

[۲] اهْتَمَّ بـ: اهمیت داد به، اهمیت قائل شد برای، را مهم دانست، را با اهمیت دانست، نگران شد از، ناراحت شد از، جدي گرفت، اهتمام ورزید به.

ب .عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- لَمْ يَكُنْ لِاخْتِراعِ الدِّيناميتِ تَأثيرٌ في تَسْهيلِ الْأعمالِ الصَّعْبَةِ كَحَفْرِ الْأنفاقِ وَ شَقِّ الْقَنَواتِ. ✗
اختراع دینامیت تاثیری در آسان شدن کارهای سخت مانند کندنِ تونل‌ها و شکافتنِ کانال‌ها نداشت.

۲- خافَ نوبلِ أنْ يَذْكُرَهُ النّاسُ بِالسّوءِ بَعْدَ مَوْتِه؛ لِذٰلِكَ فَقَدْ بَنى مُؤَسَّسَةَ «جائِزَةِ نوبِل». ✓
نوبل ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسهٔ «جایزهٔ نوبل» را ساخت.

۳- اَلَّذينَ حَصَلوا عَلى جَوائِزِ نوبِل خِلالَ السَّنَواتِ الْماضِيَةِ كانوا كُلُّهُم أَهْلاً لِذٰلِكَ. ✗
کسانی که جوایز نوبل را در طی سال‌های گذشته بدست آوردند، همگی شایستهٔ آن بودند.

٤- لِكُلِّ اخْتِراعٍ عِلْميٍ وَ ابْتِكارٍ فِي التَّقنيَةِ وَجْهٌ نافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ. ✓
هر اختراع علمی و نوع‌آوری در فناوری چهره‌ای سودمند و چهره‌ای زیان‌آور دارد.

٥- إنَّ الْمُخْتَرَعاتِ الْحَديثَةَ ساعَدَتِ الْبَشَرَ لِتَسْهيلِ أُمورِ الْحَياةِ. ✓
قطعاً اختراعات جدید به بشر در آسان شدن امور زندگی کمک کرده است.

٦- كانَ غَرَضُ نوبِل مِنِ اخْتِراعِ الدّيناميتِ إشاعَةَ الْحُروبِ. ✗
هدف نوبل از اختراع دینامیت گسترش جنگ ها بود.

إعلَموا برگرد

اَلْحالُ (قید حالت)

آیا ترجمهٔ این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَيْتُ وَلَداً مَسْروراً. پسرِ خوشحالی را دیدم.

ب. رَأَيتُ الْوَلَدَ الْـمَسْرورَ. پسرِ خوشحال را دیدم.

ج. رَأَيتُ الْوَلَدَ مَسْروراً. پسر را خوشحال دیدم.

مَسروراً در جملهٔ الف، و اَلْـمَسرورَ در جملهٔ ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسروراً در جملهٔ ج نیز همان نقش را دارد؟

در جملهٔ اوّل کلمهٔ «مَسروراً» صفتِ «وَلَد»، و در جملهٔ دوم «الـمَسرورَ» صفتِ «اَلْوَلَد»، و در جملهٔ سوم «مَسروراً» حالتِ «اَلْوَلَد» است.

ذَهَبَتِ الْبِنتُ الْفَرِحَةُ. — موصوف: الْبِنتُ، صفت: الْفَرِحَةُ

ذَهَبَتِ الْبِنتُ فَرِحَةً. — قید حالت (اَلْحال): فَرِحَةً

برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

قید حالت به صورت «اسمی نکره» یا «جمله» می‌آید، و حالتِ مرجع خودش[۳] را که معرفه(دارای «ال» یا «علم») است بیان می‌کند.

اِشتَغَلَ مَنصورٌ فِي الْمَزرَعَةِ نَشيطاً.
مرجع حال حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَندِسُ الشّابُّ فِي الْمَصنَعِ مُبتَسِماً.
اَللّاعِبونَ الْإيرانيّونَ رَجَعوا مِنَ الْمُسابَقَةِ مُبتَسِمينَ.
هاتانِ الْبِنتانِ قامَتا بِجَوْلَةٍ عِلْميّةٍ فِي الْإنترنت مُبتَسِمتَينِ.

إختَبِر نَفسَكَ(۱): عَيِّنِ «الْحالَ» فِي الْجُمَلِ التّالِيَةِ.

۱- وَصَلَ الْمُسافِرانِ إلَى الْمَطارِ مُتَأَخِّرَينِ وَ رَكِبا الطّائِرَةَ.
مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرَينِ

۲- تَجتَهِدُ الطّالِبَةُ فِي أداءِ واجِباتِها راضِيَةً وَ تُساعِدُ أُمَّها.
دانش‌آموزان در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کنند و به مادرشان کمک می‌کنند. / راضِيَةً

۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجونَ فَريقَهُمُ الْفائِزَ فَرِحينَ الْيَوْمَ.
امروز تماشاچیان تیم برندهٔ خود را با شادی تشویق می‌کنند. / فَرِحينَ

٤- اَلطّالِبَتانِ تَقْرَآنِ دُروسَهُما مُجِدَّتَينِ.
دانش‌آموزان درسهایشان را با تلاش می‌خوانند. / مُجِدَّتَينِ

گاهی قید حالت به صورت جملهٔ اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال: در جملهٔ الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

الف. رَأَيتُ الْفَلّاحَ وَ هُوَ يَجمَعُ الْمَحصولَ. ب. أُشاهِدُ قاسِماً وَ هُوَ جالِسٌ بَينَ الشَّجَرَتَينِ.
کشاورز را دیدم، در حالی‌که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی‌که میان دو درخت نشسته است.

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

إختَبِر نَفسَكَ(۲): تَرجِمِ الْآياتِ الْكَريمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحالَ».

۱- ﴿... وَ خُلِقَ الْإنسانُ ضَعيفاً﴾ اَلنِّساء: ۲۸
ترجمه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شد... . **اَلْحالَ:** ضَعيفاً

[۳] تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.(تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

در

۲- ﴿... وَ لا تَهِنوا[1] وَ لا تَحْزَنوا وَ أَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾ آل عمران: ۱۳۹
ترجمه: و سستی نکنید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. **اَلْحالَ:** أَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ

۳- ﴿كانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيّينَ مُبَشِّرينَ﴾ اَلْبَقَرَة: ۲۱۳
ترجمه: مردم امتی واحد بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. **اَلْحالَ:** مُبَشِّرينَ

٤- ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ○ ارْجِعي إِلَى رَبِّكِ راضِيَةً مَرضِيَّةً﴾ اَلْفَجْر: ۲۷ و ۲۸
ترجمه: ای نفس آرام، به سوی پروردگارت خشنود و راضی بازگرد. **اَلْحالَ:** راضِيَةً ، مَرضِيَّةً

٥- ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتونَ[2] الزَّكاةَ وَ هُم راكِعونَ﴾ اَلْمائِدَة: ٥٥
ترجمه: تنها سرپرست شما خداوند و پیامبرش و مؤمنانی که (کسانی که ایمان آوردند) نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند حال آنکه در رکوع هستند. **اَلْحالَ:** هُم راكِعونَ

.....

۱- لا تَهِنوا: سُست نشوید (وَهَنَ ـِ)
۲- يُؤتونَ: می‌دهند (آتی، يُؤتي)

اَلتَّمارينُ برگرد

● **اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: اِبْحَثْ في مُعْجَمِ الدَّرسِ عَنْ كَلِمَةٍ مُناسِبَةٍ لِلتَّوضيحاتِ التّالِيَةِ.**

۱- أُسْلوبٌ أَوَ فَنٌّ في إِنْجازِ[1] عَمَلٍ، أَوْ طَريقٌ يَخْتَصُّ بِمِهْنَةٍ، أَوْ عِلْمُ الصِّناعَةِ الْحَديثَةِ. اَلتِّقْنِيَة: فنّاوری (تکنیک)
روش یا هنری در انجام یک کار، یا روشی که به یک شغل اختصاص دارد، یا علم صنعت جدید.

۲- مَمَرٌّ تَحْتَ الْأَرضِ أَوْ في الْجَبَلِ، طولُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَرْضِهِ، لَهُ مَدْخَلٌ وَ مَخْرَجٌ. اَلنَّفَق: تونل
راهرویی زیر زمین یا در کوه، طولش بیشتر از عرضش است، ورودی و خروجی دارد.

۳- مِنطَقَةٌ مُرتَفِعَةٌ فَوقَ سَطحِ الْأَرضِ، أَصْغَرُ مِنَ الْجَبَلِ. اَلتَّلّ: تپه
منطقهٔ بلندی که بالای سطح زمین، کوچک‌تر از کوه است.

٤- مَكانُ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ النُّحاسِ وَ نَحْوِها في الْأَرضِ. اَلْمَنْجَم: معدن
محل بودن طلا و نقره و مس و مانند آن در زمین است.

٥- اَلَّذي يَسْعى في إِنجازِ عَمَلِهِ، وَ لا يَشْعُرُ بِالتَّعَبِ. اَلدَّؤوب: با پشتکار
کسی که در انجام کارش تلاش می‌کند و احساس خستگی نمی‌کند.

٦- وَزْنٌ يُعادِلُ أَلْفَ كيلوغرامٍ. اَلطُّنّ: تُن
وزنی برابر هزار کیلوگرم است.

ایران توشه
توشه‌ای برای موفقیت

● اَلتَّمرينُ الثّاني: اقْرَأ النَّصّ التّالـي؛ ثُمّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِماتِ الْحَمْراء، وَ عَيِّنِ الْمَطلوبَ مِنْكَ. برگرد

اَلْخُطبَةُ الْمِئَتانِ وَ الرّابِعَةُ وَ الْعِشْرونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلاغَةِ

... وَ اللّه، لَوْ أُعْطيتُ الْأقاليمَ السَّبْعَةَ بِما تَحْتَ أفلاكِها عَلىٰ أنْ أعْصِيَ اللّهَ في نَـمْلَةٍ أَسْلُبُها[۲] جُلْبَ[۳] شَعيرَةٍ[٤]، ما فَعَلْتُ.
وَ إنَّ دُنْياكُمْ عِنْدي لَـأَهْوَنُ[٥] مِنْ وَرَقَةٍ في فَمِ جَرادَةٍ[٦] تَقْضَمُها[۷]. ما لِعَليٍّ وَ لِـنَعيمٍ[۸] يَفْنىٰ وَ لَذَّةٍ لا تَبْقىٰ؟! نَعوذُ بِاللّهِ مِنْ سُباتِ[۹] الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَلِ وَ بِهِ نَسْتَعينُ[۱۰]

خطبهٔ دویست و بیست و چهارم نهج البلاغه

به خدا، اگر سرزمین‌های هفتگانه با هرچه زیر آسمان‌هایشان هست به من داده می‌شد تا از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه‌ای به زور بگیرم، انجام نمی‌دادم؛ و بی گمان دنیایتان نزد من از برگی در دهانِ ملخی که آن را می‌جود، پست‌تر است. علی را چه کار با نعمتی که نابود می‌شود و لذّتی که نمی‌ماند؟! از به خواب رفتنِ خرد و زشتیِ لغزش به خدا پناه می‌بریم و از او یاری می‌جوییم.

۱- إعْرابَ هٰذِهِ الْكَلِماتِ؟
نَـمْلَةٍ: مجرور به حرف جر علامته کسره — جُلْبَ: مفعول و منصوب علامته فتحه
اَلْعَقْلِ: مضاف الیه و مجرور علامته کسره — جَرادَةٍ: مضاف الیه و مجرور علامته کسره

۲- نَوْعَ فِعْلِ «فَعَلْتُ» وَ صيغَتَهُ: فعل ماضی، متکلم وحده
۳- نَوْعَ فِعْلِ «تَقْضَمُ» وَ صيغَتَهُ: فعل مضارع، مفرد مؤنث غایب
٤- جَمْعَيْنِ لِلتَّكْسيرِ في النَّصِّ: الْأقاليمَ: الْإقليم / أفلاك: فَلَك
٥- اَلْفِعْلَ الْمَجْهولَ في النَّصِّ: أُعْطيتُ
٦- عَدَّدَ الْأفْعالِ في النَّصِّ:
تِسعَةُ أفعال (أُعْطيتُ - أنْ أعْصِيَ – أسْلُبُ - ما فَعَلْتُ – تَقْضَمُ - يَفْنىٰ - لا تَبْقىٰ – نَعوذُ – نَسْتَعينُ)

.....

۱- إنجاز: انجام
۲- سَلَبَ: أخَذَ منْهُ قَهْراً
۳- اَلْجُلْب: قِشْرُ النَّبات وَ خَشَبُهُ
٤- اَلشَّعيرَة: حَبَّةُ نَبات
٥- اَلْأَهْوَنُ: اَلْأَحْقَرَ
٦- اَلْجَراد: حَشَرَةٌ مُضِرَّةٌ تَأكُلُ الْمَحاصيلَ الزِّراعيَّةَ وَ النَّباتات
۷- قَضَمَ: كَسَرَ بِأطْرافِ أسنانه
۸- اَلنَّعيم: اَلْمال، اَلْجَنَّة
۹- اَلسُّبات: اَلنَّوْمُ الْخَفيفُ
۱۰- اِسْتَعانَ: طَلَبَ الْمُساعَدَةَ

● اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: ضَعْ في الدّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُناسِبَ. «كَلِمَةٌ واحِدَةٌ زائِدَةٌ»

۱- اَلْقَناةُ
۲- اَلْفيزياءُ
۳- اَلطّين
٤- اَلتِّلال
٥- حِزامُ الْأَمانِ
٦- اَلْجَرادَةُ

[۳] تُرابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْماء، وَ قَدْ يُسَمّىٰ بِذٰلِكَ وَ إنْ زالَتْ[۱] عَنْهُ الرُّطوبَةُ.
[٥] شَريطٌ يَسْتَعْمِلُهُ رُكّابُ الطّائِراتِ وَ السَّيّاراتِ لِلنَّجاةِ مِنَ الْخَطَرِ.
[۲] عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصائِصِ الْمَوادِّ وَ الظَّواهِرِ الطَّبيعيَّةِ وَ الطّاقَةِ.
[٦] حَشَرَةٌ تَأكُلُ الْمَحاصيلَ الزِّراعيَّةَ تَسْتَطيعُ أنْ تَقْفِزَ مِتْراً واحِداً.
[۱] نَهْرٌ واسِعٌ أوْ ضَيِّقٌ[۲] لِحَرَكَةِ الْمِياهِ مِنْ مَكانٍ إلىٰ آخَرَ.

۱- زالَ ـُ: سپری و نابود شد
۲- اَلضَّيِّق: تنگ

۱- اَلْقَناةُ نَهْرٌ واسِعٌ أَوْ ضَيِّقٌ لِحَرَكَةِ الْمِياهِ مِنْ مَكانٍ إِلى آخَرَ.
کانال، رودی پهناور یا باریک برای حرکت آب از جایی به جای دیگر.

۲- اَلْفيزياءُ عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصائِصِ الْمَوادِّ وَ الظَّواهِرِ الطَّبيعيّةِ وَ الطّاقَة.
فیزیک، علمی که دربارهٔ ویژگی‌های مواد و پدیده‌های طبیعی و انرژی جستجو می‌کند.

۳- اَلطّين تُرابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْماءِ، وَ قَدْ يُسَمّى بِذٰلِكَ وَ إِنْ زالَتْ عَنْهُ الرُّطوبَةُ.
گِل، خاکی مخلوط شده با آب است، و گاهی به آن نام نهند اگر چه رطوبتش را از دست دهد.

۵- حِزامُ الْأَمانِ شَريطٌ يَسْتَعْمِلُهُ رُكّابُ الطّائِراتِ وَ السَّيّاراتِ لِلنَّجاةِ مِنَ الْخَطَرِ.
کمربند نجات (کمربند ایمنی)، نواری که سوارگان بر هواپیما و ماشین‌ها برای نجات از خطر آن را به کار می‌برند.

٦- اَلْجَرادَةُ حَشَرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحاصيلَ الزِّراعيّةَ تَسْتَطيعُ أَنْ تَقْفِزَ مِتْراً واحِداً.
ملخ، حشره‌ای که محصولات کشاورزی را می‌خورد و می‌تواند یک متر بپرد.

● **اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: لِلتَّرْجَمَةِ.** برگرد

(هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ ... ؟) آیا می‌دانی که؟

۱- ... الْمُغولَ اسْتَطاعوا أَنْ يَهْجُموا عَلَى الصّينِ عَلى رَغْمِ بِناءِ سورِ[۱] عَظيمٍ حَوْلَها.
مغول‌ها توانستند به چین حمله کنند با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن.

۲- ... تَلَفُّظَ «گ» وَ «چ» وَ «پ» وَ «ژ» مَوجودٌ فِي اللَّهجاتِ الْعَرَبيّةِ الدّارِجَةِ[۲] كَثيراً.
تلفظ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» در لهجه‌های عامیانهٔ عربی بسیار زیاد هست.

۳- ... الْحوتَ يُصادُ لِاسْتِخْراجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِناعَةِ مَوادِّ التَّجْميلِ[۳].
نهنگ شکار می‌شود برای اینکه روغن را از کبدش جهت ساخت مواد آرایشی خارج کنند.

٤- ... الْخُفّاشَ هُوَ الْحَيَوانُ اللَّبونُ الْوَحيدُ الَّذي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيَرانِ[٤].
خفّاش تنها حیوان پستانداری است که می‌تواند پرواز کند.

۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعالَمِ يَفوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمَليونِ مَرَّةٍ تَقْريباً.
تعداد مورچه‌ها در جهان تقریباً یک میلیون بار بالاتر از تعداد آدمیان است.

٦- ... طيسفون الْواقِعَةَ قُرْبَ بَغداد كانَتْ عاصِمَةَ[۵] السّاسانيّينَ.
تیسفونِ واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان است.

۷- ... دُبّ الْباندا[٦] عِنْدَ الْوِلادَةِ أَصْغَرُ حَجْماً مِنَ الْفَأْرِ.
خرس پاندا هنگام ولادت کوچک‌تر از موش است.

۸- ... الزَّرافَةَ بَكْماءَ لَيْسَتْ لَها أَحْبالٌ صَوتيّةٌ[۷].
زرافه، لالی هست که تارهای صوتی ندارد.

۹- ... وَرَقَةُ الزَّيتونِ رَمْزٌ[۸] السَّلامِ.

برگ زیتون نماد صلح است.

.....

۱-اَلسُّور: دیوار
۲- اَلدّارِجَة: عامیانه
۳- مَوادُّ التَّجْميل: موادّ آرایشی
٤-اَلطَّيران: پرواز، پرواز کردن
۵- اَلْعاصِمَة: پایتخت «جمع: اَلْعَواصِم»
٦- دُبُّ الباندا: خرس پاندا
۷- اَلْأَحْبالُ الصَّوتيَّةُ : تارهای صوتی «اَلْأَحْبالُ: جمع/ الْحَبل: مفرد»
۸- اَلرَّمْز: نماد، سمبل «جمع :اَلرّموز»

● اَلتَّمرينُ الْخامِسُ: عَيِّنِ الصَّحيحَ في التَّحليلِ الصَّرفيِّ وَ الْمَحَلِّ الْإعرابيِّ لِما أُشيرَ إِلَيهِ بِخَطٍّ. برگرد

{اَلْعُمّالُ الْمُجتَهِدونَ يَشْتَغِلونَ في الْمَصْنَعِ.} {نَجَحَتِ الطّالِباتُ في الْامتِحانِ.}

۱.اَلْعُمّالُ	أ. اسْمٌ، جَمعُ تَكسيرٍ، اسْمُ فاعِلٍ، مُعَرَّفٌ بِأل، وَ مُعْرَبٌ	مُبْتَدَأٌ وَ مَرْفوعٌ بِالضَّمَّةِ
	ب. اسْمُ مُبالَغَةٍ، جَمعُ مُكَسَّرٍ وَ مُفْرَدُهُ «اَلْعامِلُ»	فاعِلٌ وَ مَرفوعٌ بِالضَّمَّةِ

۲.اَلْمُجتَهِدونَ	أ. اسْمُ فاعِلٍ،جَمعٌ مُذَكَّرٌ سالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	صِفَةٌ وَ مَرْفوعَةٌ بِالتَّبَعيَّةِ لِمَوصوفِها
	ب. اسْمُ مَفْعولٍ، مُثَنّى، مُذَكَّر، نَكِرَةٌ، مَبْني	مُضافٌ إِلَيهِ وَ مَجرورٌ بِـ «و» في «ـون»

۳.يَشتَغِلونَ	أ. فِعْلٌ، جَمعٌ مُذَكَّرٌ غائِبٌ، ثُلاثيٌّ مَزيدٌ مِنْ بابِ افْتِعال، مَعلومٌ، لازِمٌ	خَبَرٌ وَ مَبني
	ب. فِعْلٌ مُضارِعٌ، جَمعٌ مُذَكَّرٌ مُخاطَبٌ، مَجهولٌ، ثُلاثيٌّ مُجَرَّدٌ، مُتَعَدٍّ	فاعِلٌ

٤.اَلْمَصنَع	أ. اسْمُ مَفْعولٍ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	مُضافٌ إِلَيهِ
	ب. اسْمُ مَكانٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ	مَجْرورٌ بِحَرفِ جَرٍّ (في الْمَصْنَعِ: جارٌّ وَ مَجرورٌ)

۵.نَجَحَت	أ. فِعْلٌ ماضٍ[۱]، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ مُخاطَبٌ، ثُلاثيٌّ مَزيدٌ مِنْ بابِ إِفعال، مَجهولٌ
	ب. فِعْلٌ ماضٍ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غائِبٌ، ثُلاثيٌّ مُجَرَّدٌ، مَعلومٌ، لازِمٌ

٦.اَلطّالِباتُ	أ. مَصْدَرٌ، جَمعٌ مُذَكَّرٌ سالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	مُبْتَدَأٌ وَمَرْفوعٌ بِالضَّمَّةِ
	ب. اسْمُ فاعِلٍ،جَمعٌ مُؤَنَّثٌ سالِمٌ، مَعْرِفَةٌ	فاعِلٌ وَ مَرْفوعٌ بِالضَّمَّةِ

۷.اَلْامتِحانِ	أ. مَصْدَرٌ مِنْ بابِ افْتِعال، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	مَجْروربِحَرفِ جَرٍّ (في الْامتِحانِ: جارٌّ وَ مَجرورٌ)
	ب. اسْمُ تَفْضيلٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعَلَميَّةِ[۲]	صِفَةٌ وَ مَجرورَةٌ بِالتَّبَعيَّةِ لِمَوصوفِها

۱- فِعْلٌ ماضٍ: فعل ماضی
۲- مَعْرِفَةٌ بِالْعَلَميَّةِ: معرفه به علم بودن

- به بیان ویژگی های دستوریِ کلمهٔ بیرون از جمله، در زبان عربی « اَلتَّحليلُ الصَّرفي» و در زبان فارسی «تجزیه» می‌گویند.
- و به ذکر نقش دستوریِ کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله و علامتِ انتهای کلمه در زبان عربی «اعْراب» می‌گویند.
- در زبان فارسی به نقش دستوریِ کلمه «ترکیب» می‌گویند.

● اَلتَّمرينُ السّادِسُ: لِلتَّرجَمَةِ. برگرد

۱-	**كَتَبَ: نوشت**	
	قَدْ كُتِبَ التَّمرينُ: تمرین نوشته شد.	**لِمَ لا تَكْتُبينَ دَرْسَكِ؟** چرا درست را نمی‌نویسی؟
	لَمْ تَكْتُبي شَيئاً: چیزی را ننوشتی.	**لا يَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ:** روی درخت نباید بنویسد.
۲-	**تَكاتَبَ :نامه نگاری کرد**	
	اَلصّديقانِ تَكاتَبا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	**أَيُّهَا الصّديقانِ،تَكاتَبا:** ای دوستان، با یکدیگر نامه‌نگاری کنید.
	تَكاتَبَ الزَّميلانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.	**أَنتُما تَكاتَبْتُما:** شما با یکدیگر نامه‌نگاری کردید.
۳-	**مَنَعَ: بازداشت، منع کرد**	
	مُنِعْتُ عَنِ الْمَوادِّ السُّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.	**لا تَمْنَعْنا عَنِ الْخُروجِ:** ما را از بیرون رفتن بازداشت.
	اِمْنَعوا حَمْلَ الْجَوّالِ: حمل تلفن همراه را منع کرد.	**شاهَدْنا مانِعاً بِالطَّريقِ:** بازدارنده از راه را دیدیم.
٤-	**اِمْتَنَعَ: خودداری کرد**	
	كانَ الْحارِسُ قَدِ امْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.	**لا تَمْتَنِعوا عَنِ الْمُطالَعَةِ:** از مطالعه کردن خودداری نکنید.
	لَنْ نَمْتَنِعَ عَنِ الْخُروجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	**لَيْتَنا امْتَنَعْنا عَنِ الْخُروجِ!** کاش از بیرون رفتن خودداری کرده بودیم.
٥-	**عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد**	
	لِمَ ما عَمِلْتُم بِواجِباتِكُم؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	**أَ تَعْمَلونَ فِي الْمَصنَعِ؟** آیا در کارخانه کار می‌کنید؟
	اَلْعُمّالُ مَشغولونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.	**اَلْمَعْمَلُ مُعَطَّلٌ الْيَومَ:** امروز کارگاه تعطیل شده است.
٦-	**عامَلَ: رفتار کرد**	
	إلٰهي، عامِلْنا بِفَضْلِكَ: خدایا به دیدهٔ بخشش خودت با ما رفتار کن.	**إلٰهي، لا تُعامِلْنا بِعَدْلِكَ:** خدایا، با دادگری‌ات با ما رفتار کن.
	كانوا يُعامِلونَنا جَيِّداً: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.	**مُعَلِّمُنا جَيِّدُ الْمُعامَلَةِ مَعَنا:** معلمِ ما، با ما خوش‌رفتار است.
۷-	**ذَكَرَ: یاد کرد**	
	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	**قَدْ يَذْكُرُ الْأُستاذُ تَلاميذَهُ الْقُدَماءَ:** گاهی استاد از شاگردان قدیمی‌اش یاد می‌کند.
	ذُكِرْتَ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد کردی.	**لَيتَ أَحِبّتي يَذْكُرونَني!** کاش دوستانم از من یاد کنند.
۸-	**تَذَكَّرَ: به یاد آورد**	
	جَدّي وَ جَدَّتي تَذَكَّراني: پدربزرگ و مادر بزرگم مرا به یاد آوردند.	**رَجاءً، تَذَكَّرا زُمَلاءَنا:** لطفاً، همکلاسی‌هایمان را به یاد آورید.
	لا أَتَذَكَّرُكَ يا زَميلي: همکلاسیِ من، تو را به یاد نمی‌آورم.	**سَيَتَذَكَّرُنا الْمُدَرِّسُ:** معلّم ما را به یاد خواهد آورد.

نکته: لِمَ لا تَكْتُبينَ دَرْسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ / **لَمْ تَكْتُبي دَرْسَكِ؟** درست را ننوشتی.

لِمَ: برای چه ، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبي: نون آخر آن حذف شده است. لَمْ + مضارع= ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبي = ننوشتی

اَلدَّرسُ الثّالِثُ برگرد

﴿فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُم وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَليظَ الْقَلْبِ لَانْفَضّوا مِنْ حَوْلِكَ ...﴾ آل عِمران: ۱۵۹

پس به[برکت]رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

ثَلاثُ قِصَصٍ قَصيرة (بِتَصَرُّف)

سه داستان کوتاه (با تصرّف و دستکاری)

۱. احْتِرامُ الْأَطفالِ: احترام به کودکان

ذاتَ يَوْمٍ كانَ رَجُلٌ جالساً عندَ رَسولِ اللّهِ ﷺ. وَ بَعْدَ لَحَظاتٍ جاءَ ابْنُهُ و سَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ راحَ نَحْوَ والِدِه، فَقَبَّلَهُ الْأَبُ وَ أَجْلَسَهُ عِنْدَهُ. فَرِحَ رَسولُ اللّهِ ﷺ مِن عَمَلِه.

یک روز مردی نزد پیامبر خدا ﷺ نشسته بود. و چند لحظه بعد پسرش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به طرف پدرش رفت، پدر او را بوسید و او را نزد خود نشاند. پیامبر خدا ﷺ از کار او خوشحال شد.

وَ بَعْدَ قَليلٍ جاءَتْ بِنْتُهُ، وَ سَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ راحَتْ نَحْوَ والِدِها. أَمّا الْوالِدُ فَلَمْ يُقَبِّلْها وَ لَمْ يُجْلِسْها عِنْدَهُ. فَانْزَعَجَ رَسولُ اللّهِ ﷺ حينَ رَآهُ لَمْ يُقَبِّلْ إلّا ابْنَهُ، وَ قالَ: لِمَ تُفَرِّقُ بَيْنَ أطفالِكَ؟

و کمی بعد دخترش آمد، و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به طرف پدرش رفت. اما پدر او را نبوسید و او را نزد خود ننشاند. پس پیامبر خدا ﷺ آزرده و ناراحت شد وقتی او را دید که فقط پسرش را بوسید، و فرمود: «چرا میان بچه‌هایت فرق میگذاری؟»

نَدِمَ الرَّجُلُ وَ أَخَذَ يَدَ بِنْتِهِ وَ قَبَّلَها، وَ أَجْلَسَها عِنْدَهُ.

آن مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت، و او را بوسید و نزد خودش نشاندش.

۲. اَلشَّيْماءُ بِنْتُ حَليمَةَ: شیما دختر حلیمه

كانَتْ لِرَسولِ اللّهِ ﷺ أُخْتٌ مِنَ الرِّضاعَةِ اسْمُها الشَّيْماء.

پیامبر خدا ﷺ خواهر شیری به نامِ شیما داشت.

كانَتِ الشَّيْماءُ تَحْضُنُ النَّبِيَّ صَغيراً وَ تُلاعِبُهُ وَ تَقولُ:

شیما پیامبر را در حالی که کوچک بود (در حال و هوای کودکانه) در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت:

يا رَبَّنا أَبْقِ لَنا مُحَمَّدا حَتَّى أَراهُ يافِعاً وَ أَمْرَداً

پروردگارا، محمّد را برای ما نگه دار تا اینکه او را در حالی که جوانی کم‌سال است و سیبیلش درآمده ببینم

وَ كانَ النَّبِيُّ شَديدَ التَّعَلُّقِ بِها فِي الطُّفولَةِ.

پیامبر در کودکی به او بسیار وابسته بود.

برگرد درک مطلب

فَمَرّتِ الْأَيّامُ وَ في غَزْوَةِ حُنَيْنَ فى السَنَةِ الثّامِنَةِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَقَعَتِ الشَّيْماءُ أسيرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمينَ؛
پس روزها گذشت و در غزوه حنین در سال هشتم بعد از هجرت شیماء به عنوان اسیر به دست مسلمانان افتاد.

فَقالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأُخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرَّضاعَةِ ...»؛
پس به آنها گفت : «من خواهر شیری پیامبرم...»

فَلَمْ يُصَدِّقوا قَوْلَها، فَأَخَذوها عندَ رَسولِ اللّهِ ﷺ، فَعَرَفَها وَ أَكْرَمَها وَ بَسَطَ لَها رِداءَهُ؛ ثُمَّ اَجْلَسَها عَلَيهِ، وَ خَيَّرَ[٤]ها بَيْنَ الْإِقامَةِ مَعَهُ مُعَزَّزَةً أوِ الْعَودَةِ إِلَى قَومِها سالِمَةً راضِيَةً،
پس آنها حرف او را باور نکردند و او را نزد پیامبر خدا ﷺ بردند، پس [پیامبر] او را شناخت و او را گرامی داشت و برایش ردای خود را گسترد؛ سپس او را نزد خود نشاند و به او اختیار داد بین اینکه نزد او با عزت و گرامی بماند یا سالم و خوشنود نزد قومش بازگردد. (بین ماندن با او او یا برگشتن به سوی قومش با سلامتی و رضایت)

فَاخْتارَتِ الشَّيْماءَ قَوْمَها، فَأَعْتَقَها رَسولُ اللّهِ وَ أَرْسَلَها إِلَى قَومِها بِإِعزازٍ.
پس شیما قومش را برگزید، پس پیامبر خدا او را آزاد کرد و اورا با عزت و احترام بسوی قومش فرستاد.

فَأَسْلَمَتْ وَ دافَعَتْ عَنْ أخيها وَ دَعَتْ قَوْمَها إِلَى الْإِسْلامِ وَ بَيَّنَتْ أَخْلاقَ النَّبِيِّ ﷺ لَهُمْ فَأَسْلَموا. برگرد درک مطلب
پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام دعوت کرد و اخلاق پیامبر را برایشان توضیح داد (آشکار کرد) پس مسلمان شدند.

﴿فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَليظَ الْقَلْبِ لَانْفَضّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ آلِ عمران: ۱۵۹
پس به[برکت]رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

۳. اَلْعَجوزُ الْمُحْسِنُ پیرزن نیکوکار

شاهَدَ «كِسْرىٰ أَنوشِروانُ» يَوْماً فلّاحاً عَجوزاً يَغْرِسُ فَسيلَةَ جَوْزٍ، فَتَعَجَّبَ وَ قالَ:
پادشاه ایران خسرو انوشیروان روزی کشاورز پیری را دید که نهال گردویی را می‌کارد، پس تعجب کرد و گفت:

أَيُّها الْفَلّاحُ، أَ تَأْمُلُ أَنْ تَعيشَ حَتّى تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِها؟!
ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی تا اینکه از میوه‌اش بخوری؟!

أَلا تَعْلَمُ أَنَّها لا تُثْمِرُ عادَةً إِلّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَواتٍ»؟!
آیا نمی‌دانی که آن معمولاً میوه نمی‌دهد مگر بعد از ۱۰ سال؟!

فَقالَ الْعَجوزُ: غَرَسَ الْآخَرونَ أَشْجاراً، فَنَحْنُ أَكَلْنا مِنْ ثِمارِها، وَ نَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجاراً لِكَي يَأْكُلَ مِنْ ثِمارِها الْآخَرون.[١]

---

[٤] خَيَّرَ : [تَخْيِيراً] - هُ فِي الأَمْرِ او بين الأَمْرَيْنِ : او را در آن کار یا میان دو کار مخیّر کرد . تا هر کدام را که بخواهد برگزیند.
- خیار: اختيار , ازادي , اظهار ميل.

پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند، پس ما از میوه‌هایش خوردیم، و ما درختانی را می‌کاریم تا اینکه دیگران از میوه‌هایش بخورند.

۱- دیگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند

فَقالَ أنوشِروانُ: «أحْسَنْتَ یا شَیْخُ!» وَ أمَرَ أنْ یُعْطیٰ لِلْفَلّاحِ أَلْفَ[٥] دینارٍ. فَقالَ الْفَلّاحُ الْعَجوزُ فَرِحاً: «ما أسْرَعَ إثْمارَ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ»!

پس انوشیروان گفت: «راست گفتی ای پیرمرد!» و دستور داد به کشاورز هزار دینار بدهند. پس کشاورز پیر با خوشحالی گفت: «چقدر سریع (شتابان) این درخت میوه داد»!

فَأعْجَبَ أنوشِروانَ کَلامُهُ وَ أمَرَ مَرَّةً ثانیَةً أنْ یُعْطیٰ لَهُ أَلْفَ دینارٍ آخَرَ.

پس سخنش انوشیروان را به شگفتی واداشت و دستور داد دوباره (بار دوم) به او هزار دینار دیگر بدهند.

«ما مِنْ رَجُلٍ یَغْرِسُ غَرْساً إلّا کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ مِنَ الْأجْرِ قَدْرَ ما یَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذٰلِكَ الْغَرْسِ» رَسولُ اللّٰهِ ﷺ

هیچ مردی نیست که درختی بنشاند، مگر این که خداوند به اندازه میوه‌ای که آن درخت می‌دهد برایش اجر بنویسد.

✿اَلْمُعجَم✿ برگرد

بره به تمرین اول

أبْقِ: نگهدار(أبْقیٰ، یُبقي)	اِنْفَضَّ: پراکنده شد	اَلْعَودَة: برگشتن = اَلرجوع
اَلْإثْمار: میوه دادن	(مضارع :یَنْفَضُّ)	غَرَسَ ـِ: کاشت
أثْمَرَ: میوه داد	اَلْجَوْز: گردو	اَلْغَرْس: نهال، کاشتنِ نهال
اِخْتارَ: برگزید = اِنْتَخَبَ	حَضَنَ ـُ: در آغوش گرفت	غَلیظُ الْقَلْب: سنگدل
(مضارع: یَخْتارُ)	خَیَّرَ: اختیار داد	اَلْفَسیلَة: نهال
أعْتَقَ: آزاد کرد	دافَعَ: دفاع کرد	«جمع: اَلْفَسائل»
اَلْإعزاز: گرامی داشتن	دَعَتْ: مؤنّث «دَعا» (دعوت کرد)	اَلْفَظُّ: تندخو
«بإعزاز: با عزّت»	راحَ ـُ: رفت = ذَهَبَ	لاعَبَ: با ... بازی کرد
أکْرَمَ: گرامی داشت	اَلرِّداء : روپوش بلند و گشاد روی دیگر	لَنْتَ: نرم شدی
اَلْإقامَة: ماندن	جامه‌ها	(ماضي: لانَ ـِ ، مضارع: یَلینُ)
اَلْأمْرَد: پسر نوجوانی که سبیلش	اَلرِّضاعَة: شیر خوارگی	ما أسْرَعَ: چه شتابان است!
درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده	اَلشَّیْخ: پیرمرد، پیشوا	مَرَّ ـُ: گذر کرد (مضارع: یَمُرُّ)
است.	«جمع: اَلشُّیوخ»	اَلْمُعَزَّز: گرامی
أمَلَ: امید داشت	اَلْعَجوز: پیرمرد، پیرزن	اَلْیافِع: جوان کم‌سال
اِنْزَعَجَ: آزرده شد	«جمع: اَلْعَجائِز»	

[٥] أنْ یُعْطیٰ لِلْفَلّاحِ أَلْفُ دینارٍ: أنْ یُعْطیٰ: فعل مضارع مجهول، لِلْفَلّاحِ : جار و مجرور در محل نائب فاعل،أَلْفَ: مفعول دوم و منصوب علامتُهُ فتحه

حَوْلَ النَّصِّ برگرد

أ. أجِبْ عَنِ الْأَسْئِلَةِ التّالِيَةِ مُسْتَعيناً بِالنَّصِّ.

۱- ما قالَتِ الشَّيماءُ لِلْمُسْلِمينَ حينَ وَقَعَتْ فِي الْأَسْرِ؟ - فَقالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأُخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرِّضاعَةِ ...»
شیما وقتی اسیر شد به مسلمانان چه گفت؟ - به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبرم.

۲- كَمْ ديناراً أَمَرَ أنوشروانُ أنْ يُعْطى لِلْفَلّاحِ؟ - أَمَرَ أنْ يُعْطى لَهُ أَلْفُ دينارٍ
انوشیروان دستور داد که چند دینار به کشاورز بدهند؟ - دستور داد به او هزار دینار بدهند(داده شود).

۳- مِنْ أيِّ شَيْءٍ انْزَعَجَ رَسولُ اللهِ ﷺ؟ - اِنْزَعَجَ مِنْ فِعْلِ رَجُلٍ لَمْ يُقَبِّلْ إلّا ابْنَهُ، فَرَّقَ بَيْنَ أطفالِهِ. يا انْزَعَجَ مِنْ فِعْلِ الرَّجُلِ و تفريقِهِ بَيْنَ أطفالِهِ
پیامبر از چه چیزی آزرده و ناراحت شد؟ - از کار مردی ناراحت شد که فقط پسرش را بوسیده بود و بین بچه‌هایش فرق گذاشته بود. یا از کار مرد و فرق گذاری او میان بچه‌هایش ناراحت شد.

٤- ماذا كانَ يَغْرِسُ الْفَلّاحُ الْعَجوزُ؟ - كانَ يَغْرِسُ فَسيلَةَ جَوْزٍ.
کشاورز پیر چه چیزی می‌کاشت؟ - نهال گردویی را می‌کاشت.

٥- مَنْ قَبَّلَ الْوالِدُ فِي الْبِدايَةِ؟ - قَبَّلَ الْوالِدُ ابْنَهُ.
در ابتدا پدر چه کسی را بوسید؟ - پدر پسرش را بوسید.

٦- مَنْ هِيَ الشَّيماءُ؟ - اَلشَّيماءُ بِنْتُ حَليمَةَ وَ أُخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرَّضاعَةِ.
شیما کیست؟ - شیما دختر حلیمه و خواهر شیری پیامبر است.

ب. عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ الْحَقيقَةِ.

۱- لَوْ كانَ النَّبيُّ ﷺ فَظّاً لَانْفَضَّ النّاسُ مِنْ حَوْلِهِ. ✓
۲- اَلْاِهْتِمامُ بِغَرْسِ الْأَشْجارِ واجِبٌ عَلى كُلِّ فَرْدٍ مِنّا. ✗
۳- كانَ أنوشروانُ أَحَدَ مُلوكِ إيرانَ قَبْلَ مِئَةِ سَنَةٍ. ✗
٤- دَعَتِ الشَّيماءُ قَبيلَتَها إِلَى الْإِسْلامِ بَعْدَ إِعْتاقِها. ✓
٥- تُثْمِرُ شَجَرَةُ الْجَوزِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ عادَةً. ✗
٦- كانَ النَّبيُّ ﷺ يُحِبُّ الْأَطْفالَ. ✓

إعلَموا برگرد

أسلوبُ الْاستثناء

به این جمله دقّت کنید.

«حَضَرَ الزُّمَلاءُ في صالَةِ الْامْتحانِ إلّا حامداً» هم‌شاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

- کلمه «حامداً» در جملهٔ بالا مُستَثنی، «الزُّمَلاءَ» مستثنی مِنهُ[۲] و «إلّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.
- مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».
- به کلمه‌ای که مستثنی از آن جدا شده است، مستثنی منه گفته می‌شود.

حَضَرَ	الزُّمَلاء	في صالَةِ الْامْتحان	إلّا	حامداً
	مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی
الزُّمَلاء	حَضَروا	في صالَةِ الْامْتحان	إلّا	حامداً
مستثنی منه			ادات استثناء	مستثنی

مثال دیگر: كُلُّ شَيءٍ يَنْقُصُ بِالْإنفاقِ إلّا الْعِلْمَ.

مستثنی منه ادات استثناء مستثنی

إختَبِرْ نَفسَكَ(۱): تَرجِمْ الْعِباراتِ التّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْمُستَثنی وَأعرابَهُ، وَ الْمُستَثنی مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيءٍ هالِكٌ إلّا وَجْهَهُ....﴾ القَصَص:۸۸

جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

وَجْهَ: **الْمُستَثنی و منصوب / الْمُستَثنی مِنْهُ:** كُلُّ شَيءٍ

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُم أجمَعونَ ○ إلّا إبليسَ اسْتَكبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند *مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

إبليسَ: **الْمُستَثنی و منصوب / الْمُستَثنی مِنْهُ:** الْمَلائِكَةُ

۳- كُلُّ عَينٍ باكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ إلّا ثَلاثَ أعيُنٍ: عَيْنٌ سَهِرَتْ[۱] في سَبيلِ اللّهِ، وَ عَيْنٌ غُضَّتْ[۲] عَنْ مَحارِمِ اللّهِ، وَ عَيْنٌ فاضَتْ[۳] مِنْ خَشيَةِ[۴] اللّهِ. رَسولُ اللّهِ ﷺ

در روز رستاخیز ، همه دیدگان جز سه دیده، گریان است: دیده‌ای که در راه خدا (بیدار مانده) ناخوابی کشیده، دیده‌ای که از محرمات الهی بر هم نهاده شده، و دیده‌ای که از بیم و پروای خدا لبریز شده است.

ثَلاثَ: **الْمُستَثنی و منصوب / الْمُستَثنی مِنْهُ:** كُلُّ عَينٍ

---

۲. مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند«الزُّمَلاءَ حَضَروا في صالَةِ الْامْتحانِ إلّا حامداً » مستثنی مِنه «واو» در «حَضَروا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزُّمَلاءَ» مستثنی مِنه است.

٤- كُلُّ وِعاءٍ[٥] يَضيقُ[٦] بِـما جُعِلَ فيهِ إلّا وِعـاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ[٧] بِهِ. اَلْإِمامُ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ

گنجایش هر ظرفی با آنچه در آن نهند، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.

وِعـاءَ: **الْمُستَثنی و منصوب / الْمُستَثنی مِنْهُ:** كُلُّ وِعاءٍ

٥- كُلُّ شَيءٍ يَرْخَصُ[٨] إذا كَثُرَ إلّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إذا كَثُرَ غَلا[٩]. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ

هرچیزی ارزان می شود هرگاه زیاد شود جز ادب؛ زیرا آن هر گاه زیاد شود گران می‌شود.

الْأَدَبَ: **الْمُستَثنی و منصوب / الْمُستَثنی مِنْهُ:** كُلُّ شَيءٍ

٦- يَغْفِرُ اللّٰهُ الذُّنوبَ إلّا الشِّرْكَ بِاللّٰهِ.

خداوند گناهان را به جز شرک به خدا می‌آمرزد.

الشِّرْكَ: **الْمُستَثنی و منصوب / الْمُستَثنی مِنْهُ:** الذُّنوبَ

.....

١. سَهِرَ ـَ: بیدار ماند ٢. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ٣. فاضَ: لبریز شد ٤. اَلْخَشيَة: پروا ٥. اَلوِعاء: ظرف «جمع: اَلْأَوعِيَة»
٦. ضاقَ: تنگ شد ٧. اِتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضاقَ ٨. رَخُصَ ـُ: ارزان شد ٩. غَلا ـُ: گران شد ≠ رَخُصَ

أُسلوبُ الحَصرِ[٧]

حصر با إلّا:

- «إلّا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.
- «حصر» یعنی اختصاص دادنِ چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فازَ إلّا الصّادِقُ یعنی«کسی جز راستگو موفّق نشد.» یا «تنها راستگو موفّق شد»

در این جمله موفّقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.

- این اسلوب هنگامی است که پیش از إلّا جملهٔ منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

ما حَفِظَ القَصيدَةَ إلّا كاظِمٌ. ← کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جملهٔ بالا «حفظ قصیده» فقط به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

- در اسلوب حصر می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکّد ترجمه کنیم.

در کتابخانه تنها کاظم را دیدم.

ما شاهَدتُ في المَكتَبَةِ إلّا كاظِماً. ← در کتابخانه کسی را جز کاظم ندیدم.

---

٧. در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.

إخْتَبِرْ نَفسَکَ (۲): تَرْجِمِ الْعِباراتِ التّالیَة، ثُمَّ مَیِّزْ أسلوبَ الْحَصرِ مِنْ أسلوبِ الْاِسْتِثناء.

۱- ﴿ وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إلّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ... ﴾ الأنعام: ۳۲
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / اسلوب حصر

۲- ﴿... لَا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ إلَّا الْقَوْمُ الْکَافِرُونَ﴾ یوسف:۸۷
تنها گروه کافران از رحمت خدا نومید می‌شوند. / اسلوب حصر

۳- ﴿ إنَّ الْإنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝ إلَّا الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ... ﴾ العَصر: ۲و۳
همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیك انجام داده‌اند... / اسلوب استثنا

٤- ما طالَعْتُ لَیلَةَ الامْتِحانِ کِتاباً إلّا کِتابَ الْعَرَبیّة.
شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی مطالعه نکردم. / اسلوب استثنا

٥- اشْتَرَیْتُ أنواعَ الْفاکِهَةِ إلّا أناناسَ.
انواع میوه را به جز آناناس خریدم. / اسلوب استثنا

٦- قَرَأتُ الْکِتابَ إلّا مَصادِرَهُ.
کتاب را به جز منابعش خواندم. / اسلوب استثنا

.....
مَصادِرُ: منابع

اَلتَّمارینُ برگرد

● اَلتَّمرینُ الْأوَّلُ: اِبْحَثْ عَنْ کَلِمَةٍ مُناسِبَةٍ لِلتَّوضیحاتِ التّالیَةِ في مُعْجَمِ الدَّرسِ.

۱- صَبيّ قَبْلَ سِنِّ الْبُلوغِ. .....اَلْأمرود.....
نوجوان پیش از سن بلوغ. ← پسر نوجوانی که سیبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است.

۲- جَعَلَهُ حُراً وَ أخْرَجَهُ مِنَ الْعُبودیَّة. .....أعْتَقَ.....
او را آزاد کرد و او را از اسارت و بردگی در آورد. ← آزاد کرد

۳- اَلرَّجُلُ أوِ الْمَرْأةُ الْکَبیرَةُ فِي السِّنِّ. .....اَلْعَجوز.....
مرد و زن پیر سن. ← پیر زن و پیر مرد

٤- قِطعَةٌ مِنْ قُماشٍ یُلْبَسُ فَوْقَ الْمَلابِسِ، کَالْعَباءَة. ....اَلرِّداء.....
تکه ای از لباس که روی لباس همچون عبا پوشیده می‌شود. ← ردا، روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها

٥- ثَمَرَةٌ قِشْرُها صُلْبٌ[1] وَ غَیرُ صالِحٍ لِلْأکْلِ، یُکْسَرُ لِتَناوُلِها. .....اَلْجَوز.....
میوه ای که پوست آن سخت است و قابل خوردن نیست و برای اینکه بخورنش شکسته می‌شود. ← گردو

● اَلتَّمرينُ الثّاني: اِقْرَأِ النَّصّ التّالـيَ[۲]؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلماتِ الْحَمْراء. برگرد

دَخَلَ رسولُ اللّه ﷺ في مَسْجِد و كانَ في الْمَسْجِد جَماعَتانِ.
پیامبر خداﷺ وارد مسجدی شد و دو گروه در مسجد بودند.

جَماعَةٌ يَتَفَقَّهونَ[۳]، وَ جَماعَةٌ يَدْعونَ اللّهَ وَ يَسْأَلونَهُ.
گروهي دانش فرا می‌گرفتند و گروهی به درگاه خدا دعا می‌کردند و از او درخواست می‌کردند.

فقالَ :كلا الْجَماعَتَيْنِ إلي خَير. أمّا هٰؤلاء فَيَدْعُونَ اللّهَ؛
پس فرمود: هر دو گروه در راه خوبی هستند. اما اینها که به درگاه خدا دعا می‌کنند؛

و أمّا هٰؤلاء فَيَتَعَلَّمونَ و يُفَقِّهونَ[٤] الْجاهِلَ. هٰؤلاء أفْضَلُ. بِالتّعليمِ أُرسِلْتُ.
و اینان دانش فرا می‌گیرند و نادان را دانا می‌کنند. اینان برترند. من برای یاد دادن برانگیخته شده‌ام.

ثُمَّ قَعَدَ[٥] مَعَهُمْ.
سپس با آنها نشست.

۱- اَلصَّلْب: سخت و سفت
۲- بحارُ الْأنوارِ، ج۱،ص۲۰٦ /مُنيَةُ الْمُريدِ، ص۱۰٦ (بِتَصَرُّف)
۳- تَفَقَّهَ: دانا شد، دانش فرا گرفت
٤- فَقَّهَ :دانا کرد، دانش آموخت
٥- قَعَدَ : نشست

▣وَ الْآنَ أجِبْ عَمّا يَلي حَسَبَ النَّصِّ.

۱- لِماذا جاءَتْ كَلِمَةُ «مَسْجِد» في الْمَرَّةِ الْأُولىٰ بِدونِ أل وَ في الْمَرَّةِ الثّاني مَعَ أل؟
مَسْجِد: چون ناشناخته و نکره است، بدون ال آمده است./ الْمَسْجِد: یک بار از آن سخن گفته شده است، پس با ال آمده و معرفه است.

۲- ما هُوَ نَوْعُ هٰذِهِ الْكَلِماتِ؟
اَلتَّعليم: اسم مصدر، مفرد مذکّر، معرفه به ال
اَلْجاهِل: اسم، مفرد، مذکّر، اسم فاعل، معرفه به ال
اَلْأَفْضَل: اسم، مفرد، مذکّر، اسم تفضیل، معرفه به ال

۳- أُكْتُبْ نَوْعَ هذَيْنِ الْفِعْلَيْنِ وَ صيغَتَهُما وَ بابَهُما؟
يَتَفَقَّهونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غایب، (بر وزن يَتَفَعَّلون) ثلاثی مزید از باب تَفَعَّل
أُرْسِلْتُ: فعل ماضی، متکلم وحده، ثلاثی مزید از باب افعال

٤- أعْرِبِ الْكَلِماتِ الَّتي تَحْتَها خَطٌّ:
اَللّه: مضاف الیه و مجرور علامته کسره ☚ دَخَلَ رَسولُ اللّهِ ﷺ في مَسْجِد.
اَللّهَ: مفعول و منصوب علامته فتحه ☚ يَدْعُونَ اللّهَ
خَيْر: مجرور به حرف جرّ علامته کسره ☚ كِلا الْجَماعَتَيْنِ إلي خَيْر

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

اَلْجاهِلَ: مفعول و منصوب علامته فتحه ☚ **يُفَقِّهونَ الْجاهِلَ**

أفْضَلُ: خبر و مرفوع علامته ضمّه ☚ **هٰؤلاءِ أفْضَلُ**

٥- أُكْتُبْ مُتَرادِفَ «جَلَسَ» وَ «بُعِثْتُ» وَ «أَحْسَنُ» فِي النَّصِّ؟

جَلَسَ= قَعِدَ ؛ **بُعِثْتُ**= أُرْسِلْتُ ؛ **أَحْسَنُ**= أَفْضَلُ

٦- أُكْتُبْ جَمْعَ التَّكسيرِ لِهذه الْأَسْماء «رَسول» وَ «جاهِل» وَ «أفْضَل» وَ «تَعليم»:

رُسُل - جاهِلون و جاهلينَ، جُهّال - **أفضَلون و أفضَلينَ ،أفاضِل** - تَعليمات

● **اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَريبَةَ في كُلِّ مَجموعَةٍ مَعَ بَيانِ السَّبَبِ.** برگرد

١) اَلْيافِع☐ اَلشّابّ☐ اَلْأَمْرَد☐ اَلْعَجوز☐ اَلْوِعاء☑

اَلْيافِع (جوان کم‌سن و سال)/ اَلشّابّ(جوان)/اَلْأَمْرَد(پسر نوجوان)/اَلْعَجوز(پیرمرد و پیرزن)/**اَلْوِعاء (ظرف)**

٢) **اَلرّصيد**☑ اَلرِداء☐ اَلْفُستان☐ اَلْقَميص☐ اَلسِّرْوال☐

اَلرّصيد(اعتبار مالی، شارژ)/اَلرِداء (روپوش بلند و گشاد روی که روی دیگر جامه‌ها کِشَند)/اَلْفُستان(پیراهن زنانه)/ اَلْقَميص(پیراهن)/اَلسِّرْوال(شلوار)

٣) اَلْأفراس☐ **اَلْقَصير**☑ اَلْكلاب☐ اَلذِّئاب☐ اَلْأُسُود☐

اَلْأفراس(اسب‌ها)/**اَلْقَصير(کوتاه)**/اَلْكلاب(سگ‌ها)/اَلذِّئاب(گرگ‌ها)/اَلْأُسُود(شیرها)

٤) اَلْإِخْوَة☐ اَلْأُمَّهات☐ اَلْأَجْداد☐ **اَلْآبار**☑ اَلْأَخَوات☐

اَلْإِخْوَة(برادران)/اَلْأُمَّهات(مادران)/اَلْأَجْداد(/**اَلْآبار**/اَلْأَخَوات

٥) اَلْقِشْر☐ **اَلْفَظّ**☑ اَلْجِذْع☐ اَلْغُصْن☐ اَلثَّمَر☐

اَلْقِشْر(پوست)/**اَلْفَظّ(تندخو)**/اَلْجِذْع(تنه)/اَلْغُصْن(شاخه)/ اَلثَّمَر(میوه)

٦) اَلْفُستُق☐ اَلْجَوْز☐ **اَلنَّوْم**☑ اَلْعِنَب☐ اَلتُّفّاح☐

اَلْفُسْتُق(پسته)/اَلْجَوْز(گردو)/**اَلنَّوْم(خواب)**/اَلْعِنَب(انگور)/اَلتُّفّاح(سیب)

● **اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: ضَعْ الْمُتَرادِفاتِ وَ الْمُتَضادّاتِ في مَكانِهَا الْمُناسِبِ.** برگرد

غَلا اَلشِّراء اتَّسَعَ قَدَرَ اَلدّاء اَلصَّبيّ راحَ اَلْأَعوام أَعْطىٰ اَلرّوح صارَ اَلشِّمال

اَلْبَيع رَخُصَ اَلسِّنينَ أَصْبَحَ اَلرّحْمَة اَلْيَمين اَلْمَرَض اِسْتَطاعَ أَخَذَ اَلْوَلَد ضاقَ

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

غَلا≠رَخُصَ گران شد ارزان شد	اَلشِّراء≠ اَلْبَیع خرید فروش	اتَّسَعَ≠ ضاقَ گشاد شد تنگ شد	أعْطیٰ≠ أخَذَ داد گرفت
اَلشِّمال≠اَلْیَمین چپ راست	قَدَرَ= اسْتَطاعَ توانستَ	اَلدّاء=اَلْمَرَض بیماری	اَلصَّبیّ=اَلْوَلَدَ پسر
راحَ=ذَهَبَ رفت	اَلْأعوام= اَلسِّنینَ سال‌ها	اَلرّوْح=اَلرّحْمَة رحمت	صارَ=أصبَحَ شد

● **اَلتَّمرینُ الْخامِسُ:** برگرد

أ. تَرْجِمِ الْأفعالَ.

۱. **تَقْتَرِحْنَ:** پیشنهاد می‌دهید	**رَجاءً، اقْتَرِحْنَ:** لطفاً پیشنهاد بدهید	۷. **انْفَتَحَ:** گشوده شد	**لَمْ یَنْفَتِحْ:** نگشود
۲. **تَبْتَعِدُ:** دور می‌شوی	**لا تَبْتَعِدْ:** دور نشو	۸. **تَظاهَرَ:** وانمود کرد	**لا نَتَظاهَرَ:** وانمود نمی‌کنیم
۳. **تُسْرِعُ:** می‌شتابی	**أسْرِعْ:** بشتاب	۹. **تَوَكَّلَ:** توکّل کرد	**سَنَتَوَكَّلُ:** توکّل خواهیم کرد
٤. **یَعْتَذِرُ:** پوزش می‌خواهد	**أعْتَذِرُ:** پوزش می‌خواهم	۱۰. **عَلِّمْ:** آموزش بده	**عَلِّمْني:** به من آموزش بده
٥. **قاتَلَ:** جنگید	**لا یُقاتِلْ:** نباید بجنگد	۱۱. **یَرْجِعُ:** بر می‌گردد	**لَنْ یَرْجِعَ:** بر نخواهد گشت
٦. **اِسْتَهْلَكَ:** مصرف کرد	**ما اسْتَهْلَكْنا:** مصرف نکردیم	۱۲. **یَنْجَحُ:** موفّق می‌شود	**لِیَنْجَحْ:** تا موفّق شود

ب. تَرْجِمِ الْأسماءَ.

۱. **كَبُرَ:** بزرگ شد	**اَلْأكابِر:** بزرگان	۷. **اِحْتَفَلَ:** جشن گرفت	**اَلْاحْتِفالات:** جشن‌ها
۲. **نَدِمَ:** پشیمان شد	**اَلنّادِمون:** پشیمان‌ها	۸. **اِسْتَمَعَ:** گوش فرا داد	**اَلْمُستَمِعینَ:** گوش فرا دهندگان
۳. **عَمِلَ:** کار کرد	**اَلْمَعْمَل:** کارگاه	۹. **غَفَرَ:** آمرزید	**اَلْغَفّار:** بسیار آمرزندگان
٤. **نَصَرَ:** یاری کرد	**اَلْمَنْصورات:** یاری شدگان	۱۰. **لَعِبَ:** بازی کرد	**اَلْمَلاعِب:** ورزشگاه‌ها
٥. **شَجَّعَ:** تشویق کرد	**اَلْمُشَجِّعَة:** تشویق کننده	۱۱. **صَغُرَ:** کوچک شد	**اَلصُّغْری:** کوچک‌تر
٦. **عَیَّنَ:** مشخّص کرد	**اَلْمُعَیَّن:** مشخّص شده	۱۲. **دَرَّسَ:** درس داد	**اَلتَّدریس:** درس دادن

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

اَلدَّرسُ الرّابِعُ برگرد

﴿ هذَا خَلْقُ فَأَرونـي ماذا خَلَقَ الَّذينَ مِنْ دونِـهِ ... ﴾ لقمان: ۱۱

این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده‌اند؟

نظامُ الطَّبيعَةِ

نظم طبیعت

ما أجْمَلَ الطّبيعَةَ تَوازُناً[۸]! خَلَقَ اللّهُ لَها نِظاماً يَحْكُمُ جَميعَ الْمَوجوداتِ مِنْ نَباتٍ وَ حَيَـوانٍ وَ كائنـاتٍ أُخْـرَىٰ يَعـيشُ بَعْضُها عَنْ بَعْضٍ؛

طبیعت از نظر برابری و توازن چه زیباست! خداوند نظمی را برای آن آفرید که حکم می‌کند بر همهٔ موجودات از گیاه و حیوان و موجودات دیگر که با یکدیگر زندگی می‌کنند.

فَيَتَحَقَّقُ التَّوازُنُ وَ الْاِسْتِقرارُ فيها. وَ أيُّ خَلَلٍ في نِظامِها يُؤَدّي إلَى تَخريبِها وَ مَوْتِ مَنْ فيها. برگرد درک مطلب

پس توازن و آرامش و ثبات در آن تحقّق می‌یابد و هرگونه اختلالی در نظم آن منجر به ویرانی آن و از بین رفتن (مرگ) هر که در آن است، می شود.

وَ مِنْ مُهَدِّداتِ نِظامِ الطَّبيعَةِ: و از جمله تهدیدکنندگان نظم طبیعت:

«تَلَوّثُ الْهَواءِ الَّذي يُسَبِّبُ أمطاراً حَمَضيَّةً؛»

«آلودگی هوا که موجب باران‌های اسیدی می‌شود؛»

وَ «الْإِكْثارِ في اسْتِخدامِ الْمُبيداتِ الزِّراعيَةِ وَ الْأَسْمِدَةِ الْكيمياويّةِ.»

و «زیاد روی در استفاده از (به کارگیری) آفت کش‌ها و سموم کشاورزی و کودهای شیمیایی»

وَ «إيجادُ النِّفاياتِ الصِّناعيّةِ وَ الْمَنزِليّةِ.»

و «بوجود آوردن زباله‌های صنعتی و خانگی» است.

فَيَتِمّ التَّوازُنُ في الطَّبيعَةِ مِنْ خِلالِ[۹] وُجودِ رَوابِطَ مُتَداخِلَةٍ بَيْنَ الْكائناتِ الْحَيَّةِ وَ بيئَتِها تَداخُلاً كامِلاً، وَلٰكِنْ ما أظْلَمَ الْإِنسانَ لِلطَّبيعَةِ في نَشاطاتِهِ الَّتي تُؤَدّي إلَى اخْتِلالِ هٰذَا التَّوازُنِ!

توازن در طبیعت بواسطهٔ وجود ارتباطات کاملاً دخالت جویانه (ارتباطات کاملا متقابل) میان موجودات زنده و محیط زیستشان صورت می‌پذیرد ولی چقدر ستمکار است انسان نسبت به طبیعت در فعالیت‌هایش که منجر به برهم خوردن این توازن می‌شود. (منجر به عدم این تعادل می‌شود)

وَ الْآنَ لِنَقْرَأْ هٰذِهِ الْقِصَّةَ قِراءَةً دَقيقَةً لِكَي نَطَّلِعَ عَلَى أفْعالِ الْإِنسانِ الْمُخَرِّبَةِ لِلْبيئَةِ:

و اکنون باید این داستان را با دقّت بخوانیم تا از اقدامات خرابکارانهٔ انسان در قبال محیط زیست آگاه شویم:

---

[۸] **توازن:** همطراز بودن، همسنگ بودن، توازن، موازنه، تعادل، معادله، برابري، تساوي

[۹] **خلال** : ازمیان، از طریق، بواسطه، در ظرف، سرتاسر، بخاطر، از اغاز تا انتها، تمام

برگرد درک مطلب

يُحْكَى أنَّ مُزارِعاً كانَتْ لَهُ مَزرَعَةٌ كَبيرَةٌ فيها خَضْراواتٌ وَ أشجارٌ كَثيرَةٌ. وَ كانَ يُرَبّي في مَزرَعَتِهِ أنواعَ الطُّيورِ،
روایت می‌شود که کشاورزی مزرعه‌ای بزرگ داشت که در آن سبزیجات و درختان بزرگی بود. و در مزرعه‌اش انواع پرندگان را پرورش می‌داد،

ذاتَ يَومٍ لاحَظَ الْمُزارِعُ أنَّ عَدَدَ أفراخِ الطُّيورِ يَنْقُصُ تَدريجياً. بَدَأَ الْمُزارِعُ يُفَكِّرُ في سَبَبِ ذٰلِكَ وَ يُراقِبُ الْمَزرَعَةَ لَيلاً وَ نَهاراً؛ فَلاحَظَ أنَّ عَدَداً مِنَ الْبوماتِ تَسْكُنُ قُرْبَ الْمَزرَعَةِ، فَتَهْجُمُ عَلَى الْأفراخِ وَ تَأكُلُها.
یک روز کشاورز ملاحظه کرد که تعداد جوجه‌های پرندگان به تدریج کم می‌شود. کشاورز در بارهٔ علّت آن شروع به اندیشیدن کرد و مزرعه را شب و روز مراقبت می‌کرد؛ پس ملاحظه کرد که تعدادی از جغدها نزدیک مزرعه زندگی می‌کنند، پس به جوجه‌ها حمله می‌کنند و آنها را می‌خورند.

فَقَرَرَ الْمُزارِعُ التَخَلُّصَ مِنْها وَ هٰكَذا فَعَلَ.
پس کشاورز تصمیم گرفت از دست آنها نجات یابد و همین کار را هم کرد.

وَ بَعْدَ شُهورٍ شاهَدَ الْمُزارِعُ أنَّ الْخَضْراواتِ بِالْمَزرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأكْلِ وَ التَّلَفِ. وَ لَمّا راقَبَ الْأمْرَ مُراقَبَةً شَديدَةً، لاحَظَ أنَّ مَجموعَةً كَبيرَةً مِنْ فِئْرانِ الْحَقْلِ تَهْجُمُ عَلَى الْخَضْراواتِ وَ تَأكُلُها.
چند ماه بعد کشاورز مشاهده کرد که سبزیجات مزرعه در معرض خورده شدن و نابودی قرار گرفته است. و وقتی این موضوع را به شدّت مراقبت کرد، ملاحظه کرد که گروه بزرگی از موش‌های کشتزار به سبزیجات حمله می‌کنند و آنها را می‌خورند.

أخَذَ الْمُزارِعُ يُفَكِّرُ: «لِماذا ازْدادَ عَدَدُ فِئْرانِ الْحَقْلِ ازْدِياداً كَبيراً»؟!
کشاورز شروع به اندیشیدن کرد: «چرا تعداد موش‌های کشتزار بسیار زیاد شده‌اند»؟!

فَذَهَبَ إلَى خَبيرِ الزِّراعَةِ وَ اسْتَشارَهُ. فَقالَ لَهُ الْخَبيرُ:
پس به نزد کارشناس کشاورزی رفت و با او مشورت کرد. پس کارشناس به او گفت:

«كَيْفَ يَكونُ ذٰلِكَ، وَ هُناكَ بوماتٌ كَثيرَةٌ في مِنطَقَتِكُم»؟!
«چگونه اینطور شد، در حالی که جغدهای زیادی در منطقه شما وجود دارند»؟!

قالَ لَهُ الْمُزارِعُ: «إنّي تَخَلَّصْتُ مِنَ الْبوماتِ بِقَتْلِ الْكَثيرِ مِنها.»
کشاورز به او گفت: «قطعاً من خودم را از دست جغدها با کشتن بسیاری از آنها نجات دادم.»

قالَ الْخَبيرُ: «يا لَهُ مِن عَمَلٍ مُخَرِّبٍ لِلطَّبيعَةِ! إنَّكَ تَعَدَّيْتَ عَلى نِظامِ الطَّبيعَةِ تَعَدِّيَ الظّالِمينَ.
کارشناس گفت: «برای طبیعت چه کار ویرانگری است! قطعاً تو همچون ستمکاران بر نظام طبیعت دست درازی کردی.

فَالْبوماتُ كانَتْ تَتَغَذّىٰ عَلى فِئْرانِ الْحَقْلِ إضافَةً إلَى الْأفْراخِ.
جغدها علاوه بر جوجه‌ها از موش‌های کشتزار تغذیه می‌کردند.

وَ بَعْدَ التَّخَلُّصِ مِنْ أكْثَرِ الْبوماتِ ازْدادَ عَدَدُ فِئْرانِ الْحَقْلِ.
و بعد از نجات از دست بیشتر جغدها، تعداد موش‌های کشتزار افزایش یافتند.

برگرد درک مطلب

كانَ الْواجِبُ عَلَيكَ تَصحيحَ هٰذَا الْخَطَأ بِالْحِفاظِ عَلى طُيورِكَ لا بِقَتْلِ الْبوماتِ؛ فَإِنِ اسْتَمَرَّتِ الْحالَةُ هٰكَذا، فَسَتُشاهِدُ مَشاكِلَ جَديدَةً فِى الْبيئةِ الَّتي تَعيشُ فيها مُشاهَدَةً مُؤْلِمَةً».

تو باید این اشتباه را با مراقبت از پرندگانت اصلاح کنی نه با کشتنِ جغدها؛ پس اگر این حالت همین طور ادامه یابد مشکلات جدید بسیار درد آوری را در محیطی که در آن زندگی می‌کنی مشاهده خواهی کرد.

وَ هٰكَذا قَرَّرَ الْمُزارِعُ الْحِفاظَ عَلَى الْأفراخِ وَ السَّماحَ لِلْبوماتِ بِدُخولِ مَزرَعَتِه.

و بنابراین کشاورز تصمیم گرفت از جوجه‌ها نگهداری کند و به جغدها اجازهٔ ورود به مزرعه‌اش را داد.

فَازْدادَ عَدَدُها مَرَّةً أُخْرَىٰ، وَ أَكَلَتْ فِئْرانَ الْحَقْلِ، وَ عادَتِ الْبيئَةُ إِلى حالَتِها الطَّبيعِيَّة.

و بار دیگر تعدادشان زیاد شد، و موش‌های کشتزار را خوردند، و آن محیط به حالت طبیعی‌اش برگشت .

✿ اَلْمُعجَم ✿

برگرد

برو به تمرین اول

أروني : نشانم دهید « أروا + نون وقاية + ي » اَلاسْتقرار: آرامش و ثبات اَلْأَسْمِدَة: کودها «مفرد: اَلسّماد» اطَّلَعَ: آگاهی یافت «مضارع:يَطَّلِعُ» اَلْأفراخ: جوجه‌ها «مفرد: اَلْفَرخ» = اَلْفِراخ اَلْإِكْثار: بسیار گردانیدن، زیاده‌روی اَلْبيئَة: محیط زیست تَحَقَّقَ: تحقّق یافت تَعَدّىٰ: دست درازی کرد (مضارع: يَتَعَدّىٰ)	تَعَرَّضَ: در معرض قرار گرفت تَغَذّىٰ: تغذیه کرد (مضارع: يَتَغَذّىٰ) اَلتَّلَوُّث: آلودگی اَلْحَقْل: کشتزار «جمع: اَلْحُقول» اَلْحَمْضيّة: اسیدی اَلْخَبير: کارشناس «جمع: اَلْخُبَراء» اَلْخَضْراوات: سبزیجات راقَبَ: مراقبت کرد رَبّى: پرورش داد (مضارع: يُرَبّي) اَلسَّماحَ لِـ: اجازه دادن به(سَمَحَ ـَ) اَلْفِئْران: موش‌ها «واحد آن: اَلْفَأْرَة» قَرَّرَ: تصمیم گرفت	اَلْكائنات: موجودات اَلْمُزارِع: کشاورز = اَلْفَلّاح اَلْمُهَدِّد: تهدید کننده ما أَظْلَمَ: چه ستمگر است! مُؤْلِم: دردآور هُناكَ: آنجا، وجود دارد يا لَهُ مِنْ عَمَلٍ مُخَرِّبٍ!: چه کار ویرانگری!

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

حَوْلَ النَّصِّ برگرد

أ. عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ الدَّرْسِ.

۱- اَلرَّوابِطُ الْمُتَداخِلَةُ بَيْنَ الْكائناتِ الْحَيَّةِ وَ بيئَتِها تُؤَدّي إِلَى اخْتِلالِ التَّوازُنِ في الطَّبيعَةِ. ✓
ارتباطات دخالت جویانه میان موجودات زنده و محیط زیستشان منجر به بر هم زدن تعادل در طبیعت می‌شود .

۲- كانَ الْفَلّاحُ يَمْلِكُ مَزرَعَةً في شَمالِ إيران يَزْرَعُ فيهَا الرُّزَّ. ✗
کشاورز در شمال ایران مزرعه‌ای داشت که در آن برنج می‌کاشت.

۳- ظَنَّ الْمُزارِعُ أَنَّ الْبوماتِ هيَ الَّتي تَأكُلُ أفْراخَ الطُّيورِ. ✗
کشاورز گمان کرد که جغدها همانی‌اند که جوجهٔ پرنده‌ها را می‌خورند.

٤- اَلزّارِعُ لَمْ يَسْمَحْ لِلثَّعالِبِ بِالدُّخولِ إلى مَزْرَعَتِه. ✗
کشاورز به روباها اجازه ورود به مزرعه‌اش را نداد.

٥- كانَ الْمُزارِعُ يُرَبّي الطُّيورَ وَ الْبوماتِ في مَزْرَعَتِه. ✗
کشاورز در مزرعه‌اش پرندگان و جغدها را پرورش می‌داد.

٦- في النِّهايَةِ حافَظَ[10] الْمُزارِعُ عَلَى الطُّيورِ وَ أفْراخِها. ✓
در پایان کشاورز از پرندگان و جوجه‌هایش مراقبت کرد.

٧- تُعَدُّ النِّفاياتُ الصِّناعيَّةُ تَهْديداً لِنِظامِ الطَّبيعَةِ. ✓
زباله‌های صنعتی تهدیدی برای نظم طبیعت بشمار می‌آیند.

ب. اِنْتَخِبِ الْكَلِمَةَ الصَّحيحَةَ لِلْفَراغِ.

۱- بَعْدَ (سنينَ☐ / شُهورٍ☑) شاهَدَ الْمُزارِعُ أنَّ الْخَضْراواتِ بِالْمَزْرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلَفِ.
بعد از چند ماه کشاورز دید که سبزیجات مزرعه در معرض خورده شدن و نابودی قرار دارد.

۲- كانَتْ مَجْموعَةٌ كَبيرَةٌ مِنَ (الثَّعالِبِ☐ / الْفِئرانِ☑) تَهْجُمُ عَلَى الْخَضْراواتِ وَ تَأكُلُها.
گروه بزرگی از موش‌ها به سبزیجات حمله می‌کردند و آن را می‌خوردند.

۳- عَيْشُ الْحَيَواناتِ بَعْضِها عَلى بَعْضٍ يُحَقِّقُ إيجادَ (النِّفايَةِ☐/ التَّوازُنِ☑)في الطَّبيعَةِ.
زندگی حیوانات با یکدیگر ، با ایجاد تعادل در طبیعت محقق می‌شود.

٤- أيُّ خَلَلٍ[11] في نِظامِ الطَّبيعَةِ يُؤَدّي إلى تَخْريبِها وَ (مَوْتِ☑/حَياةِ☐) مَنْ فيها.
هر اختلالی در نظام طبیعت منجر به ویرانی آن و مرگ (از بین رفتن) هرکه در آن است، می‌شود.

---

[10] **حافَظَ عَلى:** حفظ کرد، مراقبت کرد

[11] **خَلَل:** عيب، نقص، نقيصه، ايراد، اشكال، ناموزوني، ناهماهنگي، اختلال، نوسان، عدم توازن، عدم تعادل

٥- إيجادُ النَّفايات الصّناعيّة وَ الْمَنْزِليّة (يُهَدِّدُ☑/لا يُهَدِّدُ☐) نِظامَ الطَّبيعَة.
به وجود آمدن زباله های صنعتی و خانگی نظم طبیعت را تهدید می‌کند.

٦- تَدَخُّلُ الْإنْسانِ فِي أمورِ الطَّبيعَة يُؤَدِّي إلى (تَنظيم☐/اخْتِلال☑) تَوازُنِها.
دخالت انسان در امور طبیعت، منجر به عدم تعادل آن می‌شود.

٧- هَدَّدَ الْمُزارِعُ الطَّبيعَةَ فِي مَزْرَعَتِه بِـ (حِفْظ☐/قَتْل☑) بوماتِها.
کشاورز طبیعت را در مزرعه اش با کشتن جغدهای آن تهدید کرد.

إعلَموا برگرد

اَلْمَفعولُ الْمُطلَقُ

به ترجمهٔ چهار جملهٔ زیر دقّت کنید.

١- اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ.	از خدا آمرزش خواستم.
٢- اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً.	از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
٣- اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً صادِقاً.	از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
٤- اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفارَ الصّالِحينَ.	از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمهٔ «اِسْتَغْفَرْتُ» و «اِسْتِغْفار» در جملات بالا وجود دارد؟ **فعل - اسم مصدر**
- مصدر«اِسْتِغْفار» در جملهٔ دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ ***برای تاکید***
- نقش کلمهٔ «اِسْتِغْفار» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

اِصْبِروا عَلَى الْمَشاكِلِ صَبْراً.
مفعول مطلق تأکیدی

این مصدر در جملهٔ دوم بر انجام فعلِ «اِسْتَغْفَرْتُ» تأکید کرده است.
به مصدر «اِسْتِغْفار» در جملهٔ دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمهٔ فارسیِ آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی‌گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می‌کنیم.

اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً.
مفعول مطلق تأکیدی

دو کلمهٔ «صادِقاً» و «الصّالِحينَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟
گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمهٔ بعد از خودش که صفت یا مضافٌ الیه است، نوعِ انجام گرفتنِ فعل را بیان می‌کند؛ مانند «اِسْتِغْفار» در جملهٔ سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می‌شود.

اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفارَ الصّالِحینَ. (مفعول مطلق نوعی — مضاف الیه)

اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً صادِقاً. (مفعول مطلق نوعی — صفت)

در ترجمهٔ مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم؛ مثال:
اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفارَ الصّالِحینَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

در ترجمهٔ مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمهٔ مفعول مطلق نیست؛ [1] مثال:
تَجْتَهِدُ الْأُمّ لِتَربِیَةِ أَوْلادِها اجْتِهاداً بالِغاً.
مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً صادِقاً.
از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

مفعول مطلق مصدری از ریشهٔ فعلِ جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

- مفعول مطلق تأکیدی مصدری از ریشهٔ فعلِ جمله است که بر انجامِ فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه ندارد.
- مفعول مطلق نوعی مصدری از ریشهٔ فعلِ جمله است که نوع و چگونگی انجامِ فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی های گوناگون زبانی است و ترجمهٔ صحیح به سیاقِ عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینهٔ ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

إِخْتَبِرْ نَفْسَکَ: اِنْتَخِبِ التَّرجَمَةَ الصَّحیحَةَ، ثُمَّ عَیِّنِ الْمَفعولَ الْمُطْلَقَ، وَ اذْکُرْ نَوْعَهُ.

۱- ﴿فَاصْبِرْ صَبْراً جَمیلاً﴾ المَعارِج: ۵ — صَبْراً: مفعول مطلق نوعی

الف. قطعاً شکیبایی کن. ☐ ب. به زیبایی صبر کن. ☑

۲- ﴿... اُذْکُروا اللّٰهَ ذِکْراً کَثیراً﴾ الأحزاب: ۴۱ — ذِکْراً: مفعول مطلق نوعی

الف. خدا را همیشه یاد کنید. ☐ ب. خدا را بسیار یاد کنید. ☑

۳- ﴿کَلَّمَ اللّٰهُ موسَی تَکلیماً﴾ النّساء: ۱۶۴ — تَکلیماً: مفعول مطلق تأکیدی

الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت. ☑ ب. خدا با موسی سخنی گفت. ☐

٤- ﴿وَ نُزِّلَ الْمَلائِكَةُ تَنزيلاً﴾ اَلفُرقان: ٢٥ — تَنزيلاً: مفعول مطلق تأكيدی

الف. و مانند ملائک فرود آمدند.☐ — ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.☑

اَلتَّمارينُ برگرد

● اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنْ كَلِمَةً مُناسِبَةً لِلتَّوضيحاتِ التّالِيَةِ في مُعْجَمِ الدَّرسِ.

١- أَرْضٌ واسِعَةٌ خَضْراءَ تُزْرَعُ فيها أَنواعُ الْمَحاصيلِ. اَلْحَقْل

زمین سبز بزرگی است که در آن انواع محصولات کاشته می‌شود. (کشتزار)

٢- طَلَبَ آراءَ الْآخَرينَ حَوْلَ قَضيَّةٍ لِيَنتَخِبَ أَحْسَنَها. اِسْتَشارَ

نظرات دیگران را در مورد موضوعی خواست تا بهترینش را انتخاب کند. (مشورت کرد)

٣- عالِمٌ مُتَخَصِّصٌ بِأُمورِ مِهْنَةٍ أَوْ عَمَلٍ أَوْ بَرنامَجٍ. اَلْخَبير

دانشمند دارای تخصص در کارهای مربوط به شغل یا کار یا برنامه است.(کارشناس)

٤- مَوادُّ كيمياويَّةٌ وَ طَبيعيَّةٌ لِتَقويَةِ التُّرابِ الضَّعيفِ. اَلْأَسْمِدَة

مواد شیمیایی و طبیعی برای تقویت خاک ضعیف است. (کودها)

٥- حَيَوانٌ صَغيرٌ يَعيشُ تَحْتَ الْأَرضِ يَنْقُلُ داءَ الطّاعونِ؛ وَ الْقِطُّ مِنْ أَعدائِه. اَلْفَأْرَة

حیوانی کوچک است که زیرزمین زندگی می‌کند و بیماری طاعون را انتقال می‌دهد؛ و گربه از دشمنان اوست. (موش)

● اَلتَّمرينُ الثّاني: اِقْرَأِ النَّصَّ التّالي؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِماتِ الْحَمْراءِ، وَ اكْتُبِ الْمَطلوبَ مِنْكَ. برگرد

اَلْكِتابُ الْخامِسُ وَ الْأَرْبَعونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلاغَة

إِلى عُثمانَ بْنِ حُنَيفٍ عامِلِ أَميرِ الْمُؤمِنينَ عَلي (عَلَيْهِ السَّلامُ) عَلَى الْبَصْرَة

أَمّا بَعْدُ، يا ابْنَ حُنَيفٍ فَقَدْ بَلَغَني أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْيَةِ[١] أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعاكَ إِلَى مَأْدُبَةٍ[٢] فَأَسْرَعْتَ إِلَيها؛ ... وَ ما ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجيبُ إِلَى طَعامِ قَوْمٍ عائِلُهُمْ[٣] مَجْفُوٌّ[٤] وَ غَنيُّهُم مَدْعُوٌّ[٥].

أَلا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمومٍ[٦] إِماماً يَقْتَدي[٧] بِهِ وَ يَسْتَضيءُ[٨] بِنورِ عِلْمِه.

أَلا وَ إِنَّ إِمامَكُم قَدِ اكْتَفى[٩] مِنْ دُنْياهُ بِطِمْرَيْه[١٠] وَ مِنْ طُعْمِه[١١] بِقُرْصَيْه[١٢].

أَلا وَ إِنَّكُمْ لاتَقْدِرونَ عَلى ذٰلِكَ وَ لٰكِنْ أَعينوني[١٣] بِوَرَعٍ وَ اجْتِهادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدادٍ[١٤].

نامهٔ چهل و پنجم نهج البلاغه

به عثمان بن حُنَیف استاندار امیر المؤمنین علی عَلَیهِ السَّلامُ در بصره

امّا پس[از یاد خدا و پیامبر] ای پسر حُنَیف، به من[خبر] رسید که مردی از مردان[١] بصره، تو را به مهمانیِ خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی؛ ... و گمان نمی‌کردم مهمانیِ مردمی را بپذیری که تهیدستشان رانده و ثروتمندشان دعوت شده است.

آگاه باشید که هر رهروی پیشوایی دارد که از او پیروی می‌کند و از نور دانشش روشنی می‌جوید.

آگاه باشید امامتان از دنیایش به دو جامهٔ کهنه و از خوراکش به دو قرص نان بسنده کرده است.
آگاه باشید که قطعاً شما نمی‌توانید چنین کنید؛ ولی با پارسایی و تلاش و پاکدامنی و درستی، مرا یاری دهید.

۱- **اَلْفِتْيَة:** اَلشَّباب «مُفرَدُهُ: اَلْفَتَى» ۲- **اَلْمَأدَبَة:** مائدَةُ الضّيافَة ۳- **اَلْعائل:** اَلْفَقير ۵- **اَلْمَجْفُوّ:** اَلْمَطرود
۵- **اَلْمَدْعُوّ:** اَلَّذي قَدْ دَعَوْناهُ ٦- **اَلْمَأموم:** اَلتّابِع، اَلَّذي خَلْفَ الْإمام ۷- **اِقْتَدى:** تَبِعَ
۸- **اِسْتَضاءَ:** طَلَبَ الضَّوْء ۹- **اِكْتَفى بِه:** جَعَلَهُ كافياً ۱۰- **اَلطِّمْر:** اَللِّباسُ الْعَتيقُ «جَمْعُهُ: اَلْأطْمار» ۱۱- **اَلطَّعْم:** اَلطَّعام
۱۲- **اَلْقُرْص:** قِطعَةٌ مِنَ الْخُبزِ وَ نَحْوِهِ دائِريّ الشَّكلِ ۱۳- **أعينوني:** أنْصُروني ۱۴- **اَلسَّداد:** اَلصَّواب(درستی)

۱- عَيِّنْ نونَ الْوِقايَةِ فِي النَّصِّ: بَلَغَني ؛ أعينوني

۲- أعْرِبِ الْكَلِماتِ الَّتي تَحْتَها خَطٌّ:
أمّا بَعْدُ، يا ابْنَ حُنَيفٍ فَقَدْ بَلَغَني أنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْيَةِ[1] أهْلِ الْبَصْرَةِ دَعاكَ إلَى مَأدَبَةٍ فَاسْرَعْتَ إلَيها.
حُنَيفٍ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره – رَجُلاً: اسم أنَّ و منصوب علامته فتحه - فِتْيَة: مجرور به حرف جرّ علامته كسره – الْبَصْرَةِ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره – مَأدَبَةٍ: مجرور به حرف جر علامته كسره

۳- عَيِّنِ الْكَلِمَةَ عَلى وَزْنِ «أفْعَلْتَ» وَ الْأخْرى عَلى وَزْنِ «افتعال»: اسْرَعْتَ ، اجْتِهادٍ

٤- عَيِّنْ نَوعَ فِعْلِ «لا تَقْدِرونَ» وَ صِيغَتَهُ: فعل مضارع، جمع مذكر مخاطب

۱- «فِتْيَة» جمع «فَتى» در اصل به معنای »جوانان» است. در این متن اشاره به یکی از مردان سرشناس سرمایه دار است.

● اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: تَرْجِمِ الْكَلِماتِ التّالِيَة. برگرد

اَلْماضي	اَلْمُضارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	اَلْأمْرُ وَ النَّهْي	اَلْمَصْدَر	اسْمُ الْفاعل
قَدْ أرْسَلَ: فرستاده است	**سَوْفَ يُرْسِلُ:** فرستاده می‌شود	**أرْسِلوا:** بفرستید	**اَلْإرْسال:** **فرستادن**	**اَلْمُرْسِلونَ:** فرستاده شدگان
انْتَبَهَ: **آگاه شد**	**سَتَنْتَبِهونَ:** آگاه خواهید شد	**انْتَبِهوا:** آگاه شوید	**اَلانْتِباه:** آگاه شدن	**اَلْمُنتَبِهينَ:** آگاه کنندگان
انْسَحَبْتُمْ: عقب کشیدید	**لا يَنْسَحِبُ:** عقب نمی‌کشد	**لا تَنْسَحِبْ:** عقب نکش،نباید عقب بکشد	**اَلْاِنْسِحاب:** عقب کشیدن	**اَلْمُنْسَحِب:** عقب کشنده
ما اسْتَرْجَعَ: پس نگرفت	**يَسْتَرْجِعُ:** **پس می‌گیرد**	**لا تَسْتَرْجِعي:** پس نگیر	**اَلْاِسْتِرْجاع:** پس گرفتن	**اَلْمُسْتَرْجِع:** پس گیرنده
ما جادَلَ: بحث نکرد	**لَمْ يُجادِلْ:** بحث نکرد	**لا تُجادِلوا:** بحث نکنید	**اَلْمُجادَلَة:** **بحث کردن**	**اَلْمُجادِلانِ:** دو بحث کننده
تَذَكَّرَ: به یاد آورد	**يَتَذَكَّرانِ:** به یاد می‌آورند	**تَذَكَّرْ:** به یاد بیاور	**اَلتَّذَكُّر:** **به یاد آوردن**	**اَلْمُتَذَكِّراتُ:** به یاد آورندگان
تَناصَروا: همیاری کنید	**تَتَناصَرونَ:** همیاری می‌کنید	**رَجاءً تَناصَروا:** لطفاً، همیاری کنید	**اَلتَّناصُر:** **همیاری کردن**	**اَلْمُتَناصِرينِ:** دو همیاری کننده
قَدْ سَجَّلَ: ضبط کرده است	**تُسَجِّلينَ:** ضبط می‌کنید	**سَجِّلْ:** ضبط کن	**اَلتَّسْجيل:** **ضبط کردن**	**اَلْمُسَجِّلَةُ:** ضبط کردن

ایران توشه
توشه‌ای برای موفقیت

● اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: أُكْتُبِ الْعَمَليّاتِ الْحِسابيَّةَ التّاليَةَ كَالْمثالِ: برگرد

۱- تِسْعَةٌ زائِدُ أَرْبَعَةٍ يُساوي ثَلاثَةَ عَشَرَ. ۱۳ = ٤ + ۹

۲- سَبْعَةٌ في خَمْسَةٍ يُساوي خَمْسَةً وَ ثَلاثينَ. ۳۵ = ٥ × ۷

۳- أَرْبَعونَ تَقسيمٌ عَلى أَرْبَعَةٍ يُساوي عَشَرَةً. ۱۰ = ٤ : ٤۰

٤- سِتَّةٌ وَ تِسْعونَ ناقِصُ سِتَّةَ عَشَرَ يُساوي ثَمانينَ. ۸۰ = ۱٦ - ۹٦

٥- ثَمانيةٌ وَ سِتّونَ ناقِصُ أَحَدَعَشَرَ يُساوي سَبْعَةً وَ خَمْسينَ. ٥۷ = ۱۱ + ۲۱

٦- واحِدٌ وَ عِشْرونَ زائِدُ اثْنَيْنِ وَ سِتّينَ يُساوي ثَلاثَةً وَ ثَمانينَ. ۸۳ = ٦۲ + ۲۱

● اَلتَّمرينُ الْخامِسِ: عَيِّنْ إعرابَ الْكَلماتِ الَّتي أُشيرَ إِلَيها بِخَطٍّ. برگرد

الْمُبْتَدَأُ، اَلْخَبَرُ، اَلْفاعِلُ، اَلْمَفعولُ، نائِبُ الْفاعِلِ، اَلْمُضافُ إِليه، اَلْمَجرورُ بِحَرفِ الْجَرِّ، الصِّفَةُ، اسْمُ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَ خَبَرُهُ، اسْمُ لا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبَرُهُ، اَلْحالُ، اَلْمُستَثنى

۱- إِنَّ اللّٰهَ غافِرُ ذُنُوبِ التّائِبينَ.
اسْمَ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ(اللّٰهَ) - خَبَرُ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ (غافِرُ) - اَلْمُضافُ إِليهِ: (ذُنُوبِ) و(التّائِبينَ)

۲- لا شَيْءَ أَحَقُّ بِالسَّجْنِ مِنَ اللِّسانِ.
اسْمُ لا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ(شَيْءَ) وَ خَبَرُهُ(أَحَقُّ)

۳- اَلْحَياةُ مُسْتَمِرَّةٌ سَواءٌ ضَحِكْتَ أَمْ بَكَيْتَ.
الْمُبْتَدَأُ(اَلْحَياةُ)، اَلْخَبَرُ(مُسْتَمِرَّةٌ)

٤- مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ الْوالِدانِ صَغيراً يُؤَدِّبْهُ الزَّمَنُ.
اَلْفاعِلُ: (الْوالِدانِ، الزَّمَنُ) - اَلْحالُ: (صَغيراً)

٥- يَهْتَمُّ الْمَواطِنُ الْفَهيمُ بِنَظافَةِ الْبيئَةِ اهْتِماماً بالِغاً.
اَلْفاعِلُ: (الْمَواطِنُ) - اَلْمُضافُ إِليهِ(الْبيئَةِ)، اَلْمَفعولُ(اهْتِماماً)، الصِّفَةُ(بالِغاً)

٦- لا يُتْرَكُ الصَّديقُ بِسَبَبِ زَلَّةٍ أَوْ عَيْبٍ فيهِ؛ لِأَنَّهُ لا يوجَدُ أَحَدٌ كامِلٌ إِلّا اللّٰهَ.
نائِبُ الْفاعِلِ(الصَّديقُ)، اَلْمُضافُ إِليهِ(زَلَّةٍ)، الصِّفَةُ(كامِلٌ)، اَلْمُستَثنى(اللّٰهَ)

۷- يَرَى الْمُتَشائِمُ الصَّعوبَةَ في كُلِّ فُرْصَةٍ؛ أَمّا الْمُتَفائِلُ فَيَرَى الْفُرْصَةَ في كُلِّ صُعوبَةٍ.
اَلْفاعِلُ(الْمُتَشائِمُ)، اَلْمَفعولُ(الصَّعوبَةَ، الْفُرْصَةَ)

الْمُبْتَدَأُ(اَلْحَياةُ)، اَلْخَبَرُ(مُسْتَمِرَّةٌ)، اَلْفاعِلُ(الْوالِدانِ، الزَّمَنُ، الْمَواطِنُ، الْمُتَشائِمُ)، اَلْمَفعولُ(اهْتِماماً، الصَّعوبَةَ، الْفُرْصَةَ)، نائِبُ الْفاعِلِ(الصَّديقُ)، اَلْمُضافُ إِليهِ(ذُنُوبِ، التّائِبينَ، الْبيئَةِ، زَلَّةٍ)، اَلْمَجرورُ بِحَرفِ الْجَرِّ(اللِّسانِ)، الصِّفَةُ(بالِغاً، كامِلٌ)،
اسْمُ الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ(اللّٰهَ) وَ خَبَرُهُ(غافِرُ)، اسْمُ لا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ(شَيْءَ) وَ خَبَرُهُ(أَحَقُّ)، اَلْحالُ(صَغيراً)، اَلْمُستَثنى(اللّٰهَ)

● اَلتَّمرینُ السّادِسُ: أَكْمِلْ فَراغاتِ التَّرجَمَةِ؛ ثُمَّ أَعْرِبْ ما أُشيرَ إليهِ بِخَطٍّ. برگرد

بَعْضُ الطُّيورِ قَدْ تَلْجَأُ[1] إلَى حِيَلٍ[2] لِطَرْدِ مُفْتَرِسِها[3] عَنْ عُشِّها، وَ مِنْ هٰذِهِ الْحِيَلِ أَنَّ أَحَدَ الطُّيورِ حينَ يَرى حَيَواناً مُفْتَرِساً قَريباً مِنْ عُشِّهِ، يَتَظاهَرُ أَمامَهُ بِأَنَّ جَناحَهُ مَكْسورٌ[4]، فَيَتْبَعُ[5] الْحَيَوانُ الْمُفْتَرِسُ هٰذِهِ الْفَريسَةَ، وَ يَبْتَعِدُ عَنِ الْعُشِّ كَثيراً. وَ عِندَما يَتَأَكَّدُ[6] الطّائِرُ مِنْ خِداعِ[7] الْعَدوِّ وَ ابْتِعادِهِ مِنْ عُشِّهِ وَ إنقاذِ حَياةِ فِراخِهِ مِنَ الْمَوْتِ يَطيرُ بَغْتَةً.

برخی پرندگان برای .....دور..کردن.... شکارچی شان از لانه شان به چاره اندیشی پناه می‌برند (چاره‌جویی می‌کنند). از جملهٔ این چاره اندیشی‌ها این است که هنگامی که یکی از این پرنده‌ها جانوری درنده نزدیک لانه‌اش .....می‌بیند..... ، روبه رویش وانمود می‌کند که .....بالش..... شکسته است، در نتیجه جانورِ درنده او را تعقیب می‌کند و از لانه، بسیار .....دور..می‌شود.....و وقتی پرنده از نیرنگ زدن به دشمن و دور کردنش از لانه‌اش و نجات دادنِ زندگیِ جوجه هایش مطمئن می‌شود، ناگهان.....پرواز..می‌کند.... .

۱- لَجَأَ: پناه بُرد ۲- اَلْحِيَل: چاره‌اندیشی‌ها «مفرد: اَلْحيلَة» ۳- اَلْمُفْتَرِس: درنده، جانورِ شکارچی درنده
٤- اَلْمَكسور: شکسته ٥- تَبِعَ: تعقیب کرد ٦- تَأَكَّدَ مِنْ: از ... مطمئن شد ۷- اَلْخداع: نیرنگ

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

اَلدَّرْسُ الْخامِسُ برگرد

« قيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ ما يُحْسِنُهُ. » أميرُ المؤمنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

يا إلٰهي

يا إلٰهي ، يا إلٰهي يا مُجيبَ الدَّعَوات
اِجْعَلِ الْيَوْمَ سَعيداً وَ كَثيرَ الْبَرَكاتِ

ای خدای من، ای خدای من، ای اجابت کنندهٔ دعاها؛
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

وَ امْلَأِ الصَّدْرَ انْشِراحاً وَ فَمي بِالْبَسَمات
وَ أَعِنّي في دُرُوسي وَ أداءِ الْواجِباتِ

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ أَنِرْ عَقْلي وَ قَلْبي بِالْعُلومِ النّافِعاتِ
وَ اجْعَلِ التَّوفيقَ حَظّي وَ نَصيبي في الْحَياةِ

و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.
و موفّقیت را بخت و بهرهٔ من در زندگی قرار بده.

وَ امْلَأِ الدُّنيا سَلاماً شامِلاً كُلَّ الْجِهاتِ
وَ احْمِني وَ احْمِ بِلادي مِنْ شُرورِ الْحادِثاتِ

و دنیا را از صلحی فراگیر، در همهٔ جهت‌ها پر کن.
و از من و کشورم، از بدی‌های پیشامدها نگهداری کن.

برگرد به تمرین اول

✿ اَلْمُعْجَم ✿ برگرد

اِحْمِني : از من نگهداری کن (حَمى ، يَحْمي / احْمِ + نون وقاية + ي) أَعِنّي : مرا یاری کن (أَعانَ ، يُعينُ / أَعِنْ + نون وقاية + ي)	أَنِرْ: روشن کن (أَنارَ ، يُنيرُ) اَلْاِنْشِراح : شادمانی اَلْبَسَمات: لبخندها «مفرد: اَلْبَسْمَة» اَلْحَظّ: بخت «جمع: اَلْحُظوظ»	اَلْمُجيب : برآورنده

حَوْلَ النَّصِّ برگرد

عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ في ما أرادَهُ الشّاعِرُ. ✓ ✗

۱- اَلنَّجاحُ في امْتِحاناتِ آخِرِ السَّنَةِ. (موفقیّت در امتحانات پایان سال) ✗

۲- اَلسَّعادَةُ وَ كَثْرَةُ الْبَرَكاتِ. (خوشبختی و پر برکتی) ✓

۳- شِراءُ بَيتٍ جَديدٍ وَ كَبيرٍ. (خرید خانهٔ نو و بزرگ) ✗

٤- إنارَةُ الْقَلْبِ وَ الْعَقْلِ. (روشن کردن دل و خرد) ✓

٥- اَلْإِعانَةُ في الدُّروسِ. (یاری کردن در درس‌ها) ✓

٦- اِنْشِراحُ الصَّدْرِ. (گشادگی سینه) ✓

۷- شِفاءُ الْمَرْضى. (بهبودی بیماران) ✗

۸- كَثْرَةُ الْأَموالِ. (زیادی ثروت) ✗

۹- طولُ الْعُمرِ. (مدت عمر) ✗

إعلَموا برگرد

أُسْلوبُ النِّداء

■ به دو جملهٔ فارسی زیر دقّت کنید.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز.

ای ساربان آهسته ران، کارامِ جانم می‌رود.

سعدی و ساربان در دو جملهٔ بالا «منادا» نامیده می‌شوند. منادا در لغت یعنی«صدا زده شده».

■ اکنون به جملات عربی زیر دقّت کنید.

يا سَيِّدَ السّاداتِ،	يا اَللّٰهُ، اِرْحَمْنا.	يا طالِبُ، تَعالَ.
يا مُجيبَ الدَّعَواتِ.	يا زَهراءُ، اِجْتَهِدي.	يا تِلْميذَةُ، تَعالَي.

■ حرف ندا در جملات بالا کدام است؟ مهم ترین حرف ندا در زبان عربی «یا» است.

■ کلمات قرمز رنگ در جملات بالا «منادا » نامیده می‌شوند.

■ گاهی حرف ندا حذف می شود و این را از مفهوم و قرائن عبارت یا متن می توان فهمید؛ مانند «یا رَبَّنا» در این آیه که در اصل «رَبّنا» بوده است:

﴿ ...رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً... ﴾ اَلْبَقَرَةُ:۲۰۱

■ به دو جملهٔ زیر توجّه کنید.

يا أَيُّهَا الْأَولادُ الْمُؤَدَّبونَ، حافِظوا عَلى نَظافَةِ الطَّبيعَةِ.

یا أَیَّتُهَا الْبَناتُ الْمُؤَدَّباتُ، حافِظْنَ عَلی نَظافَةِ الطَّبیعَةِ.

چرا در جملهٔ نخست بعد از حرف ندای «یا» کلمهٔ «أیُّهَا» و در جملهٔ دوم «أیَّتُها» به کار رفته است؟
أیُّها برای مذکّر و أیَّتُها برای مؤنّث است.
■ در «أیّهَا الْأَوْلادُ» و «أیَّتُها الْبَناتُ»، «یا» حرف ندا و «أیّهَا الْأَوْلادُ» و «أیَّتُها الْبَناتُ» گروه منادایی هستند.
در این حالت «أیُّها» و «أیّتُها» ترجمه نمی شوند.

■ حرف ندای «یا» بر سرِ اسم بدون اَل می آید؛ مثال: یا وَلَدَ، یا بِنْتُ
امّا اگر منادیٰ «ال» داشته باشد، با «أیُّها» و «أیّتُها» به کار می رود؛ مثال:
أیُّهَا الْوَلَدُ، أیَّتُهَا الْبِنْتُ (یا أیُّهَا الْوَلَدُ، یا أیَّتُهَا الْبِنْتُ)

■ لفظ جلالهٔ «اللّٰه» به دو صورت منادا واقع می شود؛ (یا اَللّٰهُ) و (یا اَللّٰهُمَّ) و هیچ فرقی با هم ندارند.
■ گاهی در منادا ضمیر «ي» حذف می‌شود؛ مانند:
یا رَبِّ (رَبّ) = یا رَبِّي یا قَوْمِ = یا قَوْمِي

إختَبِر نَفْسَكَ: تَرجِمِ الْجُمَلَ التّالیَةَ؛ ثُمَّ عَیِّنِ الْمُنادیٰ.

۱- ﴿قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرونَ ○ لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدونَ ○ وَ لا أَنْتُمْ عابِدونَ ما أَعْبُدُ﴾ الْکافِرونَ: ۳-۱
بگو ای کافران * آنچه می‌پرستید نمی‌پرستم * و آنچه می‌پرستم شما نمی‌پرستید. ترجمه فولادوند (منادا: أیُّ)

۲- ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقیمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتي[۱] رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ[۲]﴾ ابراهیم: ٤٠
پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده، و از فرزندان من نیز. پروردگارا، و دعای مرا بپذیر. ترجمه فولادوند (منادا: رَبِّ)

۳- ﴿یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّكَ[۳] بِرَبِّكَ الْکَریمِ﴾ الْإِنْفِطار: ٦
ای انسان چه چیز تو را در باره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته ترجمه فولادوند (فریب داده). (منادا: أیُّ)

٤- ﴿رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادي لِلْإیمانِ ...﴾ آلُ عِمْرانُ: ۱۹۳
پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری، به ایمان فرا می‌خواند. ترجمه فولادوند (منادا: رَبّ)

٥- ﴿یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناكَ خَلیفَةً فِي الْأَرْضِ ...﴾ ص: ٢٦
ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ ترجمه فولادوند (منادا: داوُد)

٦- اَللّٰهُمَّ، إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ، یا اَللّٰهُ، یا رَحْمانُ ... یا خَیْرَ الْغافِرینَ ...، یا ساتِرَ کُلِّ مَعْیوبٍ ...، یا غَفّارَ الذُّنوبِ ...، یا مَنْ سَتَرَ الْقَبیحَ ...، یا أَحْسَنَ الْخالِقینَ. مِنْ دُعاءِ الْجوشَنِ الْکَبیرِ
خدایا از تو می خواهم به حق نامت ای خدا ای بخشاینده... ای بهترین آمرزندگان... ای عیب پوش هر معیوب... ی بسیار آمرزنده گناهان... ای که کار زشت را پنهان کنی... ای بهترین آفرینندگان(منادا: أللّٰهُ، رَحْمانُ، خَیْرَ، ساتِرَ، غَفّارَ، مَنْ، أَحْسَنَ)

۱- اَلذُّرِّیَّة: فرزندان، دودمان ۲- دُعاء: دعایم(دُعاء + ي) ٤- غَرَّ ـُ: فریب داد

اَلتَّمارين برگرد

● اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: اُكْتُبْ كَلِمَةً مُناسِبَةً لِلتَّوضيحاتِ التّالِيَةِ مِنْ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

١- اَلَّذي يَتَقَبَّلُ الدُّعاءَ وَ هُوَ مِنْ أَسْماءِ اللّهِ الْحُسْنى. .....اَلْمُجيب.....
کسی که دعا را می‌پذیرد، و آن از نام‌های نیکوی خداست. (برآورنده)

٢- اَلشُّعورُ بِالْفَرَحِ وَ السُّرورِ كَثيراً. .....اَلْاِنْشراح.....
بسیار احساس شادی و خوشحالی کردن. (شادمانی)

٣- ضَحِكٌ خَفيفٌ بِلا صَوتٍ. .....اَلْبَسْمَة.....
خندهٔ خفیف بدون صدا..

٤- جَعَلَ فيهِ نوراً. .....أَنارَ.....
در آن نوری قرار داد.

٥- ساعَدَ، وَ نَصَرَ. .....أَعانَ.....
کمک و یاری کرد

● اَلتَّمرينُ الثّاني: اِقْرَأِ النَّصَّ التّالِيَ، وَ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِماتِ الْحَمْراءِ، ثُمَّ أَجِبْ عَنِ الْأَسْئِلَةِ. برگرد

اَلْكِتابُ الْواحِدُ وَ الثَّلاثونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلاغَةِ

مِنْ وَصِيَّةِ الْإِمامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ لِابْنِهِ الْإِمامِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ

يا بُنَيَّ، اِجْعَلْ نَفْسَكَ ميزاناً[1] فيما بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ؛ فَأَحْبِبْ[2] لِغَيْرِكَ ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛ وَ اكْرَهْ لَهُ ما تَكْرَهُ لَها؛ وَ لا تَظْلِمْ كَما لا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ؛

نامهٔ سی و یکم نهج البلاغه،

از سفارش امام علی عَلَيْهِ السَّلامُ به پسرش امام حسن عَلَيْهِ السَّلامُ

پسرِ دلبندم، خودت را میان خویشتن و دیگری [همچو] ترازویی قرار بده؛ پس آنچه را برای خودت دوست می‌داری برای غیر خودت[نیز] دوست بدار؛ و برایش ناپسند بدار آنچه را برای خودت ناپسند می‌داری؛ و ستم مکن، چنانکه دوست نداری به تو ستم شود؛

وَ أَحْسِنْ كَما تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ؛ وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ ما تَسْتَقْبِحُهُ[3] مِنْ غَيْرِكَ؛ ... وَ لا تَقُلْ ما لا تُحِبُّ أَنْ يُقالَ[4] لَكَ.

و نیکی کن، چنانکه دوست می‌داری به تو نیکی شود؛ و آنچه را برای غیر خودت زشت می‌داری برای خودت [هم] زشت بدار؛ ... و چیزی را که دوست نداری برای تو گفته شود [در حقّ دیگران] مگو.

۱- ما هُوَ الْمَحَلُّ الْإعرابيّ لـ «نَفْس» في «نَفْسَكَ» وَ «نَفْسِكَ»؟ ۱. مفعول ۲. مجرور به حرف جرّ

۲- ما هوَ نَوْعُ فِعْلِ «تَكْرَهُ» وَ صيغَتُهُ؟ نوع فعل: مضارع؛ صیغته: مفرد مذکّر مخاطب

۳- أ كَلِمَةُ «ميزاناً» مَعرِفَةٌ أمْ نَكِرَةٌ؟ نکره

٤- أ لازِمُ فِعْلُ «لا تَقُلْ» أمْ مُتَعَدٍّ؟ متعدّی

٥- مِنْ أيِّ بابٍ فِعْلُ «أحْسِنْ»؟ باب افعال

٦- أُذْكُرْ فِعْلَيْنِ لِلْأمْرِ: فعل امر: اِجْعَلْ؛ أحْبِبْ؛ اكْرَهْ؛ أحْسِنْ؛ اسْتَقْبِحْ

۱- **اَلْميزان:** آلَةٌ يُعْرَفُ بِها وَزْنُ شَيْءٍ ۲- **أحْبِبْ:** فِعْلُ الْأمْرِ مِنْ تُحِبُّ ۳- **اِسْتَقْبَحَ:** وَجَدَ قَبيحاً ٤- **يُقالُ:** گفته می‌شود

● اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: لِلتَّرجَمَةِ. برگرد

۱- هوَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته است

۲- هوَ قَدْ يَرْجِعُ: او گاهی بر می‌گردد

۳- هوَ لا يَرْجِعُ: او بر نمی‌گردد

۳- هوَ كانَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته بود

٥- هوَ يُريدُ أنْ يَرْجِعَ: او می‌خواهد که برگردد

٤- رَجاءً؛ ارْجِعْ: لطفاً؛ برگرد

۷- مِنْ فَضْلِكَ؛ لا تَرْجِعْ: لطفاً؛ برنگرد

٥- هوَ سَيَرْجِعُ: او برخواهد گشت

۹- هوَ سَوْفَ يَرْجِعُ: او برخواهد گشت

٦- هوَ لَنْ يَرْجِعَ: او بر نخواهد گشت

۱۱- هوَ لَمْ يَرْجِعْ: او برنگشت

۷- هوَ ما رَجَعَ: او برنگشت

۱۳- إنْ تَرْجِعْ أرْجِعْ: اگر برگردی، برمی‌گردم

۸- هوَ كانَ يَرْجِعُ: او برمی‌گردید

● اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: عَيِّنِ الصَّحيحَ في «التَّحليلِ الصَّرفي» وَ «الْمَحَلِّ الْإعرابي» لِما أشيرَ إلَيهِ بِخَطٍّ. برگرد

{اَلرَّجُلُ الْعَلّامَةُ تَحَدَّثَ مَعَ جَميعِ الطُّلّابِ في الْمَدْرَسَةِ.}

{تَذْهَبُ الْمُعَلِّمَةُ إلَى الْمَكْتَبَةِ.}

۱- اَلرَّجُلُ	أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	مُبْتَدَأٌ وَ مَرْفوعٌ
	ب. مَصْدَرٌ، مُذَكَّرٌ، مُعْرِفَةٌ، مَبْني	فاعِلٌ وَ مَرْفوعٌ

۲- الْعَلّامَةُ	أ. اسْمُ فاعِلٍ، مُؤَنَّثٌ، مُعَرَّفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ، مُعْرَبٌ	مُضافٌ إلَيهِ وَ مجرورٌ
	ب. اسْمُ مُبالَغَةٍ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأل، مُعْرَبٌ	صِفَةٌ وَ مَرفوعَةٌ بالتَّبعيَّةِ لِموصوفِها

۳- تَحَدَّثَ	أ. فِعْلُ مُضارِعٍ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غائِبٌ، ثُلاثيٌّ مَزيدٌ مِنْ بابِ تَفْعيل، مُتَعَدٍّ، مُعْرَبٌ	مَفْعولٌ وَ مَنْصوبٌ

	ب. فِعْلُ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ غائِبٌ، ثُلاثيٌّ مَزيدٌ مِنْ بابِ تَفَعَّل، مَعْلومٌ، لازِمٌ	خَبَرٌ و مَبني

٤- الطُّلّابِ	أ. اسْمُ مَفْعولٍ، مُعَرَّفٌ بِأل، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سالِمٌ، مَبني	مَجْرورٌ بِحَرْفِ جَر
	أ. اسْمُ فاعِلٍ، جَمْعُ تَكْسير و مُفْرَدُهُ «الطّالِب»، مُعْرَبٌ	مُضافٌ إلَيه و مَجْرورٌ

٥- الْمَدْرَسَةِ	أ. اسْمُ مَكانٍ، مُفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مَعْرِفَةٌ، مُعْرَبٌ	مَجْرورٌ بِحَرْفِ جَر(في الْمَدْرَسَة :جارٌّ و مَجْرور)
	ب. اسْمُ تَفْضيلٍ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأل، مَبني	صِفَةٌ و مَرفوعَةٌ بالتَّبعيّةِ لِمَوصوفِها

٦- تَذْهَبَ	أ .فِعْلٌ مُضارِعٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غائِبٌ، ثُلاثيٌّ مُجَرَّدٌ، مَعْلومٌ، مُعْرَبٌ، لازِمٌ
	ب .فِعْلٌ مَجْهولٌ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ مُخاطَبٌ، ثُلاثيٌّ مَزيدٌ مِنْ بابِ تَفاعُل، مَبني

٧- الْمُعَلِّمَةُ	أ .اسْمُ مَفعولٍ، مُعَرَّفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ، مَبني	مَفْعولٌ و مَنصوبٌ و الْجُمْلَةُ اسْمِيَّةٌ.
	ب .اسْمُ فاعِلٍ، مُفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مُعَرَّفٌ بِأل، مُعْرَبٌ	فاعِلٌ و مَرفوعٌ و الْجُمْلَةُ فِعْلِيَّةٌ.

٨- الْمَكْتَبَةِ	أ. اسْمُ مَكانٍ، مُفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	مَجْرورٌ بِحَرْفِ جَر(إلَى الْمَكْتَبَة :جارٌّ و مَجْرور)
	ب. اسْمُ تَفْضيلٍ، مُفْرَدٌ، مَعْرِفَةٌ، مُعْرَبٌ	مُضافٌ إلَيه و مَجْرورٌ

● **اَلتَّمرينُ الْخامِسُ: ضَعْ خَطاً تَحْتَ الْمُفْرَدِ مَعَ جَمْعِه.** **برگرد**

١- أُعْجوبَة ، عَجائِب (ج أعَاجِيب: شگفتی)
٢- **عاصِمَة ، عَواصِم** (پایتخت)
٣- **شَجَرَة ، شَجَرات** (درخت‌ها)
٤- ظاهِرَة ، مَظاهِر (ج ظاهرات، ظواهر: پدیده)
٥- **فَريسَة ، فَرائِس** (طعمه، شکار)
٦- صَفْحَة ، صُحُف (ج صَفَحات: صفحه)
٧- **بَرْنامَج ، بَرامِج** (برنامه)
٨- حَفْلَة ، مَحافِل (ج حَفْلات: جشن)
٩- **خَبير ، خُبَراء** (کارشناس)
١٠- **عَجوز ، عَجائِز** (زن سالمند، پیرزن یا پیرمرد)
١١- تِمْثال ، أمْثال (ج تماثیل، تندیس، پیکره)
١٢- میزان ، أوْزان (مَوازين: ترازو، عدل)
١٣- **لِباس ، أَلْبِسَة** (لباس‌ها، جامه‌ها)
١٤- **عَظْم، عِظام** (استخوان‌ها)
١٥- **طَريق ، طُرُق** (راه‌ها)
١٦- **قَناة ، قَنَوات** (کانال‌ها)
١٧- **دُعاء ، أدْعِيَة** (دعاها)
١٨- **قَدَم ، أقْدام** (پاها)
١٩- **شَهْر ، شُهور** (ماه‌ها)
٢٠- أكْبَر(بزرگ‌تر) ، كِبار (ج أكابِر: بزرگان)
٢١- **فَم ، أفْواه** (دهان‌ها)

ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

ایران توشه

- دانلود نمونه سوالات امتحانی
- دانلود گام به گام
- دانلود آزمون گاج و قلم چی و سنجش
- دانلود فیلم و مقاله انگیزشی
- کنکور و مشاوره

IranTooshe.Ir

@irantooshe

IranTooshe